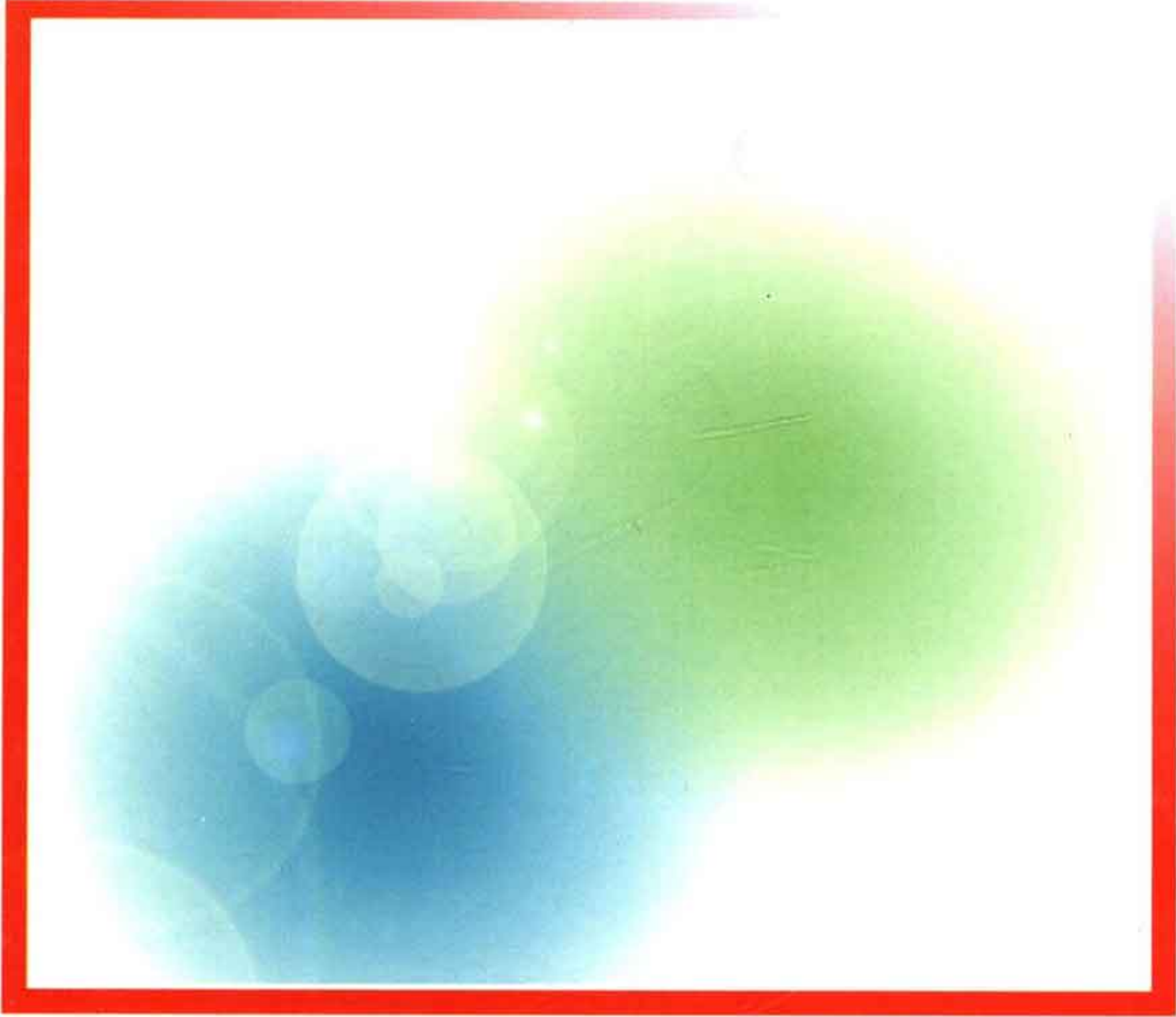




حدیث دو سفیر



سید مجتبیٰ بحرینی

کتاب ششم

حدیث دوم

پدر و پسر

نقاش
سید محبتی بحسینی

بحرینی، مجتبی، ۱۳۸۸

حدیث دو سفیر: پدر و پسر / نگارش سید مجتبی بحرینی؛
ویراستار سید علی رضوی. تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی
منیر، ۱۳۸۳.

ISBN 964 - 7965 - 34 - 6 ۱۱۲ ص.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

کتاب نامه: ص. ۱۱۰-۱۰۹؛ همچنین به صورت زیر نویس.
۱. نواب اربعه. ۲. محمد بن عثمان، ۳۰۴ ق. ۳. عثمان بن سعید،
۲۶۵ ق. ۴. محمد بن حسن رضی الله عنه، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. ۵. احادیث
شیعه، قرن ۱۴. الف. عنوان.

۲۹۷/۹۹۶

BP ۵۱/۲۵/ب ۴ ح ۲۵

۱۷۸۳-۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



شابک ۹۶۴-۷۹۶۵-۳۴-۶ ISBN 964 - 7965 - 34 - 6

حدیث دو سفیر

سید مجتبی بحرینی

ویراستار: سید علی رضوی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: اول / ۱۳۸۳

تیراژ: ۴۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر

طراح جلد: گرافیک رُز ۷۲۶۲۵۵۶-۰۵۱۱

چاپ: زنبق

کلیه حقوق متعلق به مؤلف است

وب سایت: <http://www.monir.com>

پست الکترونیک: info@monir.com

مراکز پخش تهران: نشر منیر، تلفن و فاکس: ۷۵۲۱۸۳۶ * نشر آفاق، تلفن: ۲۸۴۷۰۳۵

انجمن الفبای نشر، تلفن: ۶۹۵۰۰۱۰ * نشر رایحه، ۶۴۱۴۹۸۱

مرکز پخش مشهد، تلفن: ۷۲۶۲۵۵۶

۷۵۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هنوز چشم مرادم رخ تو سیر ندیده
هواگرفتی و رفتی ز کف، چو مرغ پریده
تو را به روی زمین دیدم و شکفتم و گفتم
که: این فرشته برای من از بهشت رسیده
بیا که چشم و چراغم تو بودی از همه عالم
خدای را! به کجا رفتی؛ ای فروغ دو دیده؟
هزار بار گذشتی به ناز و هیچ نگفتی
که: چون ای، ای به سر راه، انتظار کشیده؟
چه خواهی از سر من؟ ای سیاهی شب هجران
سپید کردی چشمم، در انتظار سپیده!
به دست کوه من دامن تو کی رسد، ای گل؟
که پای خسته من عمری از پی تو دویده

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ
النَّاصِحُ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَ لِأَوْلِيَائِهِ...
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَابُ الْأَعْظَمُ
وَ الصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ الْوَلِيُّ الْأَكْرَمُ
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَتْوَجُّ بِالْأَنْوَارِ الْإِمَامِيَّةِ
الْمُتَسَرِّبِلُ بِالْجَلَابِيبِ الْمَهْدِيَّةِ الْمَخْصُوصِ
بِالْأَسْرَارِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَ الشُّهْبِ الْعَلَوِيَّةِ
وَ الْمَوَالِدِ الْفَاطِمِيَّةِ...
السَّلَامُ عَلَى الْوَسِيلَةِ إِلَى سِرِّ اللَّهِ فِي الْخَلَائِقِ
وَ خَلِيفَةِ وَلِيِّ اللَّهِ الْفَاتِحِ الرَّاتِقِ...

بحار الانوار ۱۰۲ / ۲۹۳

از زیارت نخستین سفیر

آن کاو سرشت مهر تو اندر سرشت ما
هجر تو را نوشت چرا سرنوشت ما؟
گشتیم خاک ما که مگر دست روزگار
روزی زند به بام و در دوست خشت ما
ما را به جرم عشق، به دوزخ اگر برند
باشد خیال دوست به دوزخ بهشت ما
از ما مپرس حرف و خیالات کفر و دین
ابروی اوست کعبه و کویش کنشت ما

دیوان حبیب / ۶۷

لَيْسَ سِوَاهُ نَيْرٌ مُّغَيَّبٌ
فَهُوَ عَنِ الْغَيْبِ الْمِصُونِ يَعْرُبُ
أَكْرِمَ بِهِ مِنْ غَائِبٍ مَشْهُودِ
بَدَا مِنَ الْغَيْبِ إِلَى الشُّهُودِ

الأنوار القدسيّة / ۱۱۰

فهرست

پیش گفتار ۱۱

بخش اول

نخستین سفیر

خصوصیت دوران غیبت صغری ۱۷

شرح حال عثمان بن سعید ۱۸

افتخار خدمت‌گزاری نسبت به سه امام و حجّت ۲۱

گفتار حضرات معصومین علیهم‌السلام در حق عثمان بن سعید ۲۴

نگرشی بر این گفته‌ها ۲۷

حصول دو حالت در کنار این گونه مطالب ۲۹

اشعاری از فیض و حبیب ۳۱

نامه حضرت عسکری علیه‌السلام و توصیف عثمان بن سعید ۳۳

گفتار بزرگان در حق او ۳۵

۳۵	حضور در مراسم تجهیز حضرت عسکری <small>علیه السلام</small>
۳۷	شرف یابی جناب عثمان بن سعید به محضر امام عصر <small>علیه السلام</small>
۳۹	توصیف آن جان جانان
۴۱	دیداری دگر از امام عصر <small>علیه السلام</small>
۴۲	حال و قال مؤلف در این راستا
۴۳	عثمان بن سعید کسی را به فیض حضور می‌رساند
۴۵	توصیه امام عصر <small>علیه السلام</small> نسبت به نماز عشا و صبح
۴۶	یک کرامت و اخبار غیب از عثمان بن سعید
۴۶	رحلت نخستین سفیر و تجهیز و مدفن او
۴۸	توقیع شریف و تسلیت پسر در سوگ پدر
۴۹	نگاهی به محتوای رفیع توقیع
۵۱	زیارت جناب عثمان بن سعید

بخش دوم

دومین سفیر

۵۵	عرض تسلیت به حضور محمد بن عثمان
۵۶	معرفی دومین سفیر در توقیع شریف
۵۷	خوب است فرزندان پی‌گیر کمالات پدران باشند
۵۸	جایگاه بلند و مقام رفیع محمد بن عثمان
۶۰	نامه‌های نصب او به مقام سفارت
۶۱	دلایل و کرامات محمد بن عثمان
۶۲	جریان مفصل و جالب احمد دینوری سراج
۶۸	کرامتی دیگر از محمد بن عثمان
۷۴	خصوصیت زمان این دو سفیر
۷۶	تحقیقی نسبت به زمان سفارت و زیست محمد بن عثمان

فهرست * ۹

- ۷۹ افزونی دوران سفارت محمدبن عثمان از مجموع سه سفیر دیگر
- ۸۰ نقش خاتم جناب محمدبن عثمان
- ۸۱ دیدارها و تشرّفات محمدبن عثمان به محضر امام عصر علیه السلام
- ۸۲ دعای امام عصر علیه السلام کنار بیت و مستجار
- ۸۵ این قدر خلاف و مغایرت؟!
- ۸۸ حضور امام علیه السلام در موسم حج
- ۹۱ تألیفات محمدبن عثمان
- ۹۲ وسعت کار و کاردانی آن جناب
- ۹۳ محمدبن عثمان از رحلتش خبر می دهد و قبر فراهم می کند
- ۹۴ تاریخ فوت و محلّ دفن او
- ۹۷ گلایه ای از دهخدا و لغت نامه
- ۹۸ نگرشی بر کتابها و نوشتارها
- ۱۰۰ خاطره ای از آیه الله عظیم الشان مرحوم حاج آقا حسین بروجردی
- ۱۰۲ یک غزل
- ۱۰۳ باید دعا کرد

پیش گفتار

سپاس و حمد خاص خالقِ سفیران و فرستندهٔ رسولان و صلوات و تحیات بر تمامی پیامبران و جانشینان ایشان، خاصه، خاتم آنان و اوصیای گرامی شان باد!... و درود و سلام به همهٔ نایبان و خاصان و وکیلان به حق آنان؛ خصوصاً نواب و الامقام آخرین ایشان، سفیران مخصوص دربار ولایت مدار آن جان جانان و گرامی تر از جان.

نمی دانم ایام نیمهٔ شعبان چرا این قدر زود می گذرد و مراسم جشن میلاد و محافل سرور ولادت آن عالی شان سریع سپری می گردد! یک سال انتظار می کشیم تا نیمهٔ شعبان فرارسد؛ می آید و هنوز شور و شوق یک سالهٔ انتظار فرا رسیدن زاد روزش - آن گونه که باید - اظهار نشده، پشت می کند و می رود و... باز سالی همه را به انتظار می نشاند.

یار نادیده سیر زود برفت
 دیر نشست نازنین مهمان
 بلبلی زار زار می نالید
 بر فراق بهار، وقت خزان
 گفتم: انده مبر که باز آید
 روز نوروز، لاله و ریحان
 گفت: ترسم بقا وفا نکند
 ورنه هر سال گل دهد بستان^۱

گویا همه چیز عصر غیبت رنگ غیبت دارد و همه امور روزگار
 فراق و غربت شکل غربت به خود گرفته است. چه کنیم؟ فعلاً ماییم
 و این همه مشکلات؛ ماییم و این ابتلائات؛ ماییم و این
 محرومیت‌ها؛ ماییم و این غربت‌ها و غیبت‌ها و این سوز و گدازها و
 فراق و هجران‌ها!

در دوزخ هجران، لب کس کی خندد؟

یا خاطر او به خرمی پیوندد؟

گر آن دوزخ چو دوزخ هجران است

حاشا که خدا به کافری بپسندند!

چه کنیم و چه چاره سازیم؟ چه کنیم و چه خاکی به سر ریزیم؟
 چه کنیم و چه دست حسرتی بر فرقمان کوبیم؟ چه کنیم و چه آبی از
 دیده افشانیم؟ چه کنیم و چه ناله‌ای از دل برآوریم؟ چه کنیم و به که
 پناه بریم؟ چه کنیم و علاج کار از که خواهیم که به راستی، کم کم
 می‌رسیم به:

﴿...حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ

عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ﴾^۲

۱ - کلیات سعدی، قصائد فارسی: ۴۷۲.

۲ - توبه (۹): ۱۱۸.

﴿...تا آن‌گاه که زمین بر آنان تنگ شد و خودشان هم نسبت به خود

احساس تنگی کردند و یقین کردند که ملجأ و پناهی از خدا جز

به سوی او نیست.﴾

همچنین به آیه شریفه:

﴿...حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ

نَصْرُنَا﴾^۱

﴿...تا آن‌گاه که رسولان را نومیدی پدیدار شد و پنداشتند که مورد

تکذیب قرار گرفته‌اند، یاری ما به آنان رسید.﴾

بگذریم... باز گوییم از نجد و از یاران نجد؛ باشد که یاد یار و

یادمان یاران آن یار و همراهان آن سفر کرده و آواره از دیار آرامشی

به دل‌ها بخشد.

آن سفر کرده که صد قافله دل همراه اوست

هر کجا هست، خدایا به سلامت دارش^۲

در آخرین قسمت کتاب سال قبل (حدیث غیبت و سفارت)

عزیزان را در دیار بغداد - که مرکز سفارت‌خانه و مقرّ و مأوای

سفیران ناحیه مقدّسه‌ی آن یار سفر کرده بود - به انتظار دیدار

نخستین سفیر جناب عثمان بن سعید عمری باقی گذاردیم و خدا را

شاکریم که توفیق انجام وعد و وفا به عهد مرحمت فرمود و این

نوشتار - که بیانگر حال دو سفیر از سفیران و دو نایب از نواب اربعه

آن وجود مقدّس است - شرف شروع به خود گرفت؛ یعنی جناب

۱ - یوسف (۱۲): ۱۱۱.

۲ - دیوان حافظ، غزل ۲۴۵.

عثمان بن سعید و جناب محمد بن عثمان (پدر و پسر). لذا آن را حدیث دو سفیر، پدر و پسر، نامیدیم.

امید است این اوراق، چونان صفحات سایر نوشته‌ها مان، در صفحه دل اربابِ ولا و سینه دوستان سفیران آن امام عصر و زمان بنشینند و جایگاه ویژه خود را بیابند و آن سفیران نقش سفارت و وساطت خود را نسبت به این نوشتار - که شرح حال ایشان است - ایفا کنند و به خاک پای آن عزیز عرضه دارند...

باشد که مردود نگردد؛ هر چند

به سرکوی تو - ای قبله ارباب نیاز -

نقش پیشانی دل تا به سما ریخته‌اند

در بیابان محبت، عوض ریگ روان

پاره‌های دل ارباب وفا ریخته‌اند^۱

... ولی با همه این‌ها، امیدواریم و ناقابل دلی به قربانگاه وصلش تقدیم می‌داریم.

در گذرگاه وصال، چو هزاران دل ما

بهر قربانی پای توبه هر رهگذر است^۲

نیمه شب چهارشنبه هجدهم شعبان المعظم ۱۴۲۴

۱۳۸۲/۷/۲۳

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

۱ - دیوان حزین لاهیجی: ۳۵۱.

۲ - آدینه‌ها بی تو: ۱۸.

بخش اول

نخستین سفیر

«هذا أبو عمرو الثقة الأمين»

امام علی بن محمد الهادی علیه السلام

کمال الدین ۲: ۳۱۹

چون که گل رفت و گلستان شد خراب

بوی گل را از که جوئیم؟ از گلاب

مثنوی ۱/ ۲

در عالم هستی، فرصت‌های استثنایی و موقعیت‌های بی‌نظیر یا کم‌نظیر پدید می‌آید که بسیار حائز اهمیت است. هر چند از جهتی مجموعه آن‌چه در عالم هستی می‌گذرد با یکدیگر مشابهت دارد و پیوند و ارتباطی میان آن‌ها یافت می‌شود، گاه و بی‌گاه به صورت استثنا، مواردی به چشم می‌خورد که با آن‌چه گذشته و آن‌چه می‌آید کاملاً متفاوت است و می‌توان آن را از حیثی، تافته جدا بافته دانست و استثنایی در هستی برشمرد.

از این گونه امور ماجرای غیبت صغریٰ روزگار استتار کوتاه مدت امام عصر علیه السلام است که با زمان قبل و روزگار بعد آن کاملاً متفاوت است؛ زیرا در این دوران شصت و نه ساله، شیعیان و دوستان به وسیله نواب اربعه و سفیران چهارگانه با آن وجود مقدس در تماس و ارتباط بودند و مشکلات و مسائل خود را از طریق آنان، به عرض حجت عصر می‌رساندند و نوعاً به وسیله توقیعات و نامه‌ها یا پیام‌ها، به شرف جواب و حلّ معضلات و مشکلات و

پاسخ سؤالات نایل می‌آمدند.

آن غایب مستور هم به وسیله این نایبان خاص و سفیران مخصوص، اوامر و نواهی و فرمان‌ها و دستورات و رهنمودها و ارشادات خود را به دوستان و شیعیان ابلاغ می‌فرمود.

مجموعه این زمان بی سابقه و بی لاحق ۶۹ سال است که از سال ۲۶۰ هجری آغاز شده و در سال ۳۲۹ خاتمه یافته است.

این دوران استثنایی را می‌توان از جهتی به دو بخش قسمت کرد: **بخش نخست** - که حدود ۴۵ سال است؛ یعنی تا سال ۳۰۵ هجری - روزگار سفارت دو تن از نواب اربعه، جنابان عثمان بن سعید و محمد بن عثمان است و **بخش دوم** - که حدود ۲۴ سال است؛ یعنی از سال ۳۰۵ تا ۳۲۹ - دوران سفارت دو سفیر دیگر جناب حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري است.

این نوشتار بیانگر قسمت نخست یعنی شرح حال جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان سفیر اول و دوم آن ناحیه مقدسه است؛ در نوشته‌های بعدی، شرح حال دو سفیر دیگر و رویدادهای این ۶۹ سال دوران حساس و استثنایی را خواهیم آورد؛ ان شاء الله.

اینک به دیدار نخستین سفیر - که سال قبل نامش را در بغداد شنیدیم - بشتابیم و با او آشنا شویم. نخستین سفیر ناحیه مقدس امام عصر علیه السلام جناب ابو عمرو عثمان بن سعید بن عمرو عمري اسدی سمان زیات است.

نام آن جناب عثمان و نام پدرش سعید و نام جدش عمرو^۱ و حرفه‌اش روغن فروشی بود که جهتش را در کتاب قبل آوردیم. به همین دلیل، او را سَمَان و زِیَات (= روغن فروش، زیت و زیتون فروش) می‌گفتند. کنیه‌اش ابو عمرو بود که به امر حضرت عسکری علیه السلام به عَمَرِی تبدیل شده است.^۲ از شرح حال و خصوصیات پدر و جدش - با تفحص و تتبعی که داشتیم - چیزی به دست نیاوردیم.

همچنین تاریخ ولادت آن بزرگ‌مرد و هنگامه رحلتش معلوم نیست؛ ولی چه بسا با قرائن و شواهد بتوانیم به حدودش پی ببریم و زمان تقریبی آن را بشناسیم.

مرحوم شیخ طوسی و سایر ارباب رجال نسبت به او گفته‌اند:

مِنْ أَصْحَابِ الْهَادِي عليه السلام خَدَمَهُ وَ لَهُ إِحْدَى عَشْرَ سَنَةً وَ لَهُ إِلَيْهِ
عَهْدٌ مَعْرُوفٌ.^۳

(عثمان بن سعید) از اصحاب حضرت هادی علیه السلام بود و افتخار خدمت آن امام را از یازده سالگی داشت. حضرتش پیمان‌نامه‌ای برای او مرقوم داشتند که معروف است.

متأسفانه به این متن تاریخی دسترسی پیدا نکرده‌ایم و نشانی از آن نمی‌شناسیم. مسلماً اگر به دست آید و در اختیار قرار گیرد، از ذخائر عهدها و نوشته‌ها به حساب می‌آید.

از این سخنی که آوردیم استفاده می‌شود جناب عثمان بن سعید

۱ - قاموس الرجال ۶: ۲۴۹.

۲ - تنقیح المقال ۲: ۲۴۵.

۳ - همان.

در روزگار حیات و دوران امامت حضرت هادی علیه السلام به بزرگ سالی رسیده بود که شایسته اعطای عهد شده بود و با توجه به این که شهادت امام دهم علیه السلام در سال ۲۵۴ هجری بود، مسلماً ولادت او دیرتر از سال ۲۳۰ نبوده؛ بلکه چه بسا قبل از آن بوده است. به خصوص اگر سخن مرحوم ابن شهر آشوب را - که او را باب حضرت جواد علیه السلام شمرده است -^۱ و سخن علامه‌ی حلی علیه السلام اعلی الله مقامه - که او را از یازده سالگی خدمت‌گزار امام نهم علیه السلام دانسته است -^۲ معتبر بدانیم، ولادتش پیش از این زمان بوده است و چه بسا به حدود سال ۲۰۰ هجری یا قبل از آن برسد.

با توجه به این که نوع علمای رجال و دانشمندان آشنا با شرح حالِ راویانِ اخبار این سخن را استوار و خدمت او را نسبت به حضرت جواد علیه السلام درست ندانسته یا در آن تردید کرده‌اند و این نقل را راجع به حضرت هادی علیه السلام معتبر شمرده‌اند^۳، ولادتش دیرتر از سال ۲۳۰ نبوده بلکه چه بسا زودتر هم بوده است؛ چون اگر از آغاز روزگار امامت حضرت هادی علیه السلام در خدمت امام علیه السلام بوده - که سال ۲۲۰ است - باید متولد حدود سال ۲۱۰ باشد؛ اما تاریخ رحلت و وفاتش مسلماً بعد از سال ۳۰۰ نیست؛ بلکه چه بسا قبل از آن از دنیا رفته باشد.

از مطالبی که در فصل بعد می‌آوریم و قرائن و شواهدی که در شرح حال فرزندش، دومین سفیر، جناب محمد بن عثمان به دست

۱ - مناقب ابن شهر آشوب ۴: ۳۸۰.

۲ - رجال علامه‌ی حلی: ۱۲۶.

۳ - تنقیح المقال ۲: ۲۴۵؛ معجم رجال الحدیث ۱۱: ۱۱۳.

می‌دهیم، چه بسا استفاده شود که دوران سفارت پدر در عصر غیبت صغری کوتاه بوده و حدود پنج سالی بیشتر به طول نکشیده است. نتیجتاً باید رحلتش را در حدود سال ۲۶۵ دانست.

در این میان، با سعی و تلاش بسیاری که نموده‌ایم، به عبارتی از تاریخ نگار پرکار مرحوم سید عبدالحسین خاتون آبادی - که از بزرگان معاصر مرحوم مجلسی رضوان الله تعالی علیهما است - دست یافته‌ایم که چنین آورده است:

فوت عثمان بن سعید العمری در سیصد و چهار یا پنج.^۱

به گمان نزدیک به یقین، دو کلمه «محمد بن» از عبارت ساقط شده و این تاریخ مربوط به سفیر دوم است؛ زیرا - به شرحی که خواهیم آورد - دومین سفیر جناب محمد بن عثمان بن سعید در سال ۳۰۵ از دنیا رفته است و بسیار بعید به نظر می‌رسد که پدر و پسر در یک سال رحلت کرده باشند؛ به خصوص با توجه به وقایع بسیاری که در زمان سفارت پسر روی داده است.

آنچه در این جا تذکرش لازم‌تر به نظر می‌رسد و می‌تواند برای همه عزیزان آموزنده و حائز اهمیت باشد، این است که جناب عثمان بن سعید در یازده سالگی افتخار خدمت‌گزاری و حضور در محضر امام هادی علیه السلام را پیدا کرد و این شرف یابی پیوسته باقی بود و استمرار داشت. وی دوران امامت حضرت عسکری علیه السلام را هم با این عنوان شریف درک کرد و قسمت پایانی زندگانی اش هم به افتخار نیابت و سعادت سفارت ناحیه مقدسه امام عصر علیه السلام نائل آمد که به

راستی سعادت‌تی است بس بزرگ و افتخاری بس عظیم. او به بیان ساده گفتاری، از آن زمان که دست چپ و راستش را شناخته، خود را در محضر حجّت دیده و الف بای معرفت را در مکتب ارباب معرفت حق آموخته است.

بسیار کسان سابقه حضورشان را در محضر یک بزرگ مایه افتخار می‌شمرند و به عنوان برگ برنده‌ای در زندگی به حساب می‌آورند و بدان فخر و مباهات می‌کنند و هرچه این سابقه بیشتر باشد، برای خود، بیشتر بزرگی می‌شمرند. چه بسا در بسیاری از موارد هم این فخرآوری مناسب باشد؛ چون بیشتر شخص توانسته است کمال و معرفت کسب کند.

وقتی سابقه حضور و ارتباط دیرینه با شخص بزرگی یا صاحب معرفت و شناختی یا آگاه به علم دین و ارباب بصیرتی مایه افتخار و مباهات باشد، افتخار خدمت‌گزاری و ارتباط دیرین و مستمر از یازده سالگی تا پایان زندگی با حجج‌الاهی و حضرات معصومین علیهم‌السلام و جمعی که محور همه خوبی‌ها و خیرات و قطب آسیای همه معارف و سنگ زیرین بنای همه کمالات اند. که

«إِنَّ ذِكْرَ الْخَيْرِ كُنْتُمْ أَوْلَهُ وَأَصْلُهُ وَفَرْعُهُ وَمَعْدِنُهُ وَمَأْوَاهُ وَ
مُتَّهَاهُ»^۱ -

مایه فخر و مباهات نیست؟

کسی که از سنین کودکی و دوران کم سن و سالی به افتخار حضور و خدمت در محضر حجّت‌های حق نائل آید و از آن زمان

۱- بخشی از زیارت جامعه کبیره. برای شرح و توضیح آن، رک. جامعه در حرم: ۸۱۷.

که صفحه دلش پاک و سفید است و نقشی بر آن نبسته است، خود را در خدمت حجّت بدارد و در کنف حمایت و ظلّ مرحمت و سایه توجّهات حضراتشان قرار بگیرد، بی شک وی با همگان - حتی با آنانی هم که مدّتی حضور حجّت را درک کرده و افتخار خدمت و شرف یابی و بهره گیری داشته اند - تفاوت بسیار دارد؛ بسیار.

چه بسا این دست لطف حق - تعالی - است که چونان عثمان بن سعیدی را از سنین خردسالی در کنف حمایت و حفظ و حراست حجّت حق قرار می دهد تا کاملاً با وضع این خاندان آشنا گردد و لیاقت و شأنیت نیابت و وکالت پیدا کند و ساخته و پرداخته شود و بتواند بار سنگین سفارت ناحیه مقدسه را متحمّل گردد؛ آن هم نخستین سفیر! بدین گونه فتح باب سفارت به نام او شود و این میمون فال را به نام وی قرعه بزنند و نخستین ستاره ای که پس از استتار ماه منیر ولایت در آسمان شریعت روشنگری می آورد او باشد.

آری، نخستین اسمی که بر تارک طغرای صحیفه غیبت صغری به امر حجّت حق رقم می خورد نام عثمان بن سعید خادم خردسال و چاکر کم سنّ و سال بیت الشرف حضرت هادی علیه السلام است. در باره او چه باید گفت؛ جز غبطه خوری؟ **طُوبَى لَأَزْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهُمْ!**

خوشا به حالت، ای عثمان بن سعید که همای سعادت پیوسته بر دوشت نشسته و از سنین طفولیت خود را در محضر اولیای حقّ و حجج الاهی مشاهده کرده و از خرمن فضیلتشان خوشه ها چیده و در مکتب معارفشان پرورش یافته ای و محضر سه حجّت را مستمراً درک کرده و از ناحیه حضراتشان عهده دار مقام وکالت و

نیابت و سفارت بوده‌ای!

در این مدت طولانی که پیوسته در محضر آنان بوده‌ای، چه‌ها دیده‌ای؟ چه‌ها شنیده‌ای؟ به چه اسراری واقف شده‌ای؟ چه خاطرات خوش و شیرین از حضراتشان داری؟ همچنین شاهد چه بسیار ناملایمات و گرفتاری‌های آنان بوده‌ای که مسلماً بسیاری از آن‌ها را جز تو کسی ندیده و نشنیده و در جریان آن نبوده است و تو هم برای کسی نگفته‌ای! اینک، دست ما کوتاه و خرما بر نخیل! گفته‌اند: با حلوا حلوا گفتن، دهان شیرین نمی‌شود؛ ولی این حلوا با همه حلواها فرق دارد؛ زیرا گفتن از جمعی است که هر جا حلوایی هست، از شیرینی آن‌هاست و هر جا بوی خوشی، از خوش‌بویی ایشان.

از رهگذر خاک سرکوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد^۱

ما با نام و یاد تو - ای عثمان بن سعید، که خادم و سفیر آن خوبان‌ای - خاطر خود را شیرین و خوش می‌داریم. شاید راه شناخت بهتر و آشنایی کامل‌تر با جناب عثمان بن سعید توجه به حقایقی باشد که خود حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت به او فرموده‌اند و تعبیراتی که در حق او داشته‌اند.

مرحوم کلینی به سند صحیح از جناب احمد بن اسحاق قمی آورده است که از حضرت هادی علیه‌السلام پرسید: امور دینم را از که بگیرم و قول که را بپذیرم؟ آن حضرت در پاسخ فرمودند:

«الْعَمْرِيُّ ثَقْتِي فَمَا أَدَى إِلَيْكَ فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي
فَعَنِّي يَقُولُ، فَاسْمَعْ لَهُ وَ أَطِيعْ فَإِنَّهُ الثَّقَّةُ الْمَأْمُونُ.»^۱

«عمری (عثمان بن سعید) ثقه و مورد اعتماد من است. پس هرچه
از سوی او به تو رسید، بدان که از من رسیده است و هرچه از من به
تو گفت، بدان از من می‌گوید. سخنش را بشنو و مطیع او باش که
همانا او مورد اطمینان است و امین شمرده می‌شود.»

چون همین سؤال را از امام عسکری علیه السلام کرد، آن حضرت در
جوابش فرمودند:

«هَذَا أَبُو عَمْرٍو وَالثَّقَّةُ الْأَمِينُ ثِقَّةُ الْمَاضِي وَ ثَقْتِي فِي الْمَحْيَى
وَ الْمَمَاتِ فَمَا قَالَ لَكُمْ فَعَنِّي يَقُولُهُ وَ مَا أَدَى إِلَيْكُمْ فَعَنِّي
يُؤَدِيهِ...»^۲

«این ابو عمرو (عثمان بن سعید) است که ثقه و امین است. او مورد
اعتماد (امام) پیشین (پدرم حضرت هادی علیه السلام) بود و مورد وثوق و
اطمینان من است؛ در روزگار حیات و پس از رحلتم. پس آنچه
برای شما می‌گوید از من می‌گوید و هرچه به شما می‌رساند و ابلاغ
می‌دارد از ناحیه ماست...»

جناب ابو العباس عبدالله بن جعفر حمیری صاحب کتاب شریف
قرب الإسناد - که از خواص اصحاب امام یازدهم علیه السلام بود - گوید:
فَكُنَّا كَثِيرًا مَا تَتَذَكَّرُ هَذَا الْقَوْلَ وَ تَتَوَاصَفُ جَلَالَةَ مَجْلُ أَبِي
عَمْرٍو.^۳

۱ - اصول کافی ۱: ۳۲۹ - ۳۳۰ (کتاب الحجّة، باب في تسمية من رآه، ح ۱).

۲ - غیبت شیخ طوسی: ۲۱۵.

۳ - همان.

ما پیوسته این سخن حضرت عسکری علیه السلام را گفت و گو می کردیم و جلالت و جایگاه و قدر و منزلت جناب ابو عمرو (عثمان بن سعید) را برای همه باز می گفتیم.

سومین حدیث در این زمینه داستانی است که بدر خادم حضرت عسکری علیه السلام نقل می کند:

شرف یاب محضر امام علیه السلام شدم و عرض کردم: مولای من، جمعی با موهای ژولیده و چهره های غبار دیده به در خانه آمده اند. آن حضرت فرمودند:

«اینان عده ای از شیعیان ما در یمن اند.»

آن گاه به بدر امر فرمودند که عثمان بن سعید را به حضور بیاورد. چون شرف یاب شد، امام علیه السلام به او فرمودند:

«امضِ یا عثمانُ فَإِنَّكَ الْوَكِيلُ وَالثَّقَةُ الْمَأْمُونُ عَلَى مَالِ اللَّهِ وَاقْبِضْ مِنْ هَوْلَاءِ النَّفَرِ الْيَمَنِيِّينَ مَا حَمَلُوهُ مِنَ الْمَالِ.»

«عثمان، برو و از این یمنی ها اموالی را که آورده اند دریافت کن که همانا تو وکیل و بر مال خدا ای مورد وثوق و اطمینان.»

جمعی از شیعیان که در خدمت امام عسکری علیه السلام بودند، به دنبال این گفتار و رفتار امام علیه السلام، گفتند:

يا سَيِّدَنَا وَ اللهُ إِنَّ عَثْمَانَ لَمِنْ خِيَارِ شِيعَتِكَ وَ لَقَدْ زِدْتَنَا عِلْمًا بِمَوْضِعِهِ مِنْ خِدْمَتِكَ وَ إِنَّهُ وَكَيْلُكَ وَ ثِقَّتُكَ عَلَى مَالِ اللَّهِ تَعَالَى.

ای سید و آقای ما، به خدا سوگند، همانا عثمان بن سعید از شیعیان خوب شماست. به تحقیق، آگاهی ما نسبت به او در خدمت شما در

سایه آن چه امروز دیدیم - زیاد شد و (دانستیم که) او وکیل شما و مورد وثوق و اطمینان بر مال خدای - تعالی - است.

حضرت عسکری علیه السلام در جواب آنان فرمود:

«نَعَمْ وَاشْهَدُوا عَلَيَّ أَنَّ عُمَانَ بْنَ سَعِيدِ الْعَمَرِيِّ وَكَيْلِي وَ أَنَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا وَكَيْلُ ابْنِي مَهْدِيَّكُمْ»

«آری، شما گواه باشید که همانا عثمان بن سعید عمری وکیل من

است و پسرش محمد وکیل فرزندم، مهدی شما.»^۱

مرحوم کفعمی نسبت به هر سه امام هادی و حضرت عسکری و

صاحب الزمان صلوات الله عليهم اجمعين آورده است که:

بابه عثمان بن سعید

باب (وسیله ارتباط مردم با آن امام معصوم و حجّت بالغه خداوندی)

جناب عثمان بن سعید بوده است.^۲

خوب است قبل از ادامه سخن، عزیزان خواننده در این احادیثی که آوردیم دقت و نگرشی داشته باشند تا جایگاه و موقعیت و مقام و منزلت جناب عثمان بن سعید برای آنان بهتر روشن گردد.

او کسی است که حجّت خدا - یعنی آن که کلام او از ناحیه حق، تعالی، برای خلق حجّت است - بدون هیچ قید و شرطی نسبت به او می گوید:

«مَا أَدَى إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّي وَ مَا قَالَ لَكَ عَنِّي فَعَنِّي يَقُولُ»

۱ - غیبت شیخ طوسی: ۲۱۶.

۲ - مصباح کفعمی: ۵۲۳.

کلمه «ما» - که در «ما اَدَى» و «ما قال» آمده است - افاده عموم می‌کند؛ یعنی هر چه از ناحیه ما بیاورد و هر چه از طرف ما بگوید از ما آورده و از ما گفته است (و هیچ در آورده‌ها و گفته‌های او احتمال خلاف نمی‌رود). این دو جمله حجت‌بخش تمامی گفتار و آثار اوست.

شاید مهمتر از این دو جمله جمله‌ی بعد باشد که باز حضرت هادی علیه السلام درباره او، به احمد بن اسحاق - که خود از اعظام و بزرگان اصحاب و رجال باشخصیت و نام و نشان شیعه است - بی هیچ قید و شرطی فرمودند:

«فَاسْمَعْ لَهُ وَ اطْع»

«از وی حرف شنوی داشته باش و فرمانش را بپذیر.»

گوینده کیست؟ شنوده کیست؟ محتوای سخن چیست و در حقّ که؟ گوینده امام دهم حضرت هادی علیه السلام و شنونده جناب احمد بن اسحاق قمی از بزرگان اصحاب آن حضرت است و محتوای گفتار دستور پذیرایی و حرف شنوی و فرمان‌گیری و اطاعت بدون هیچ قید و شرط نسبت به جناب عثمان غمری؛ آن هم با توجه به این که در روزگار حضرت هادی علیه السلام غمری چندان از جناب ابو عمرو نگذشته و او در شمار سال‌خوردگان به حساب نمی‌آمده است. اگر زمان صدور این فرمان در اوائل تشرّف جناب عثمان بن سعید باشد، اهمیت مطلب با کمی سنّ و سال او بیشتر جلوه می‌کند. روشن است کسی چونان وی - که امام یازدهم علیه السلام و ثاقت و اطمینان و اعتماد و امانت او را حتی پس از رحلت خود تضمین

فرموده است - چه جایگاه بلند و موقعیت و منزلتی در آن محضر شریف داشته است! شاید بتوانیم این امر را از خصوصیات جناب عثمان بن سعید به حساب آوریم؛ زیرا به یاد نداریم حجّت و امام معصومی و ثاقت و اطمینان کسی را، حتی پس از رحلت و شهادت خویش، اظهار فرموده باشد. در واقع این جمله مهر قبولی و امضای صحت و درستی او تا پایان عمر و زندگی است.

محتوای این جمله آن چنان بالا و بالاست که شخصیتی فرهیخته چونان ابوالعبّاس جمیری پیوسته آن را یاد کند و جلالت قدر جناب عثمان بن سعید را با توجه به این گفتار بلند حضرت امام عسکری علیه السلام توصیف کند و بستاید.

آری، او بزرگ مردی است که امام علیه السلام در حضور جمعی از شیعیان - که هر کدام صاحب کمالاتی بوده‌اند - او را وکیل خود و مورد وثوق و اطمینان در مال خدای - تعالی - معرفی و به قبض اموال از یمن آمده امر می‌فرماید؛ به طوری که برای جمع حاضر، بلندی جایگاه او در محضر حجّت خدا بیشتر جلوه می‌کند و امام علیه السلام از آنان گواهی بر این کار را نسبت به خود طلب می‌فرماید و وکالت فرزند او را نسبت به فرزندش امام عصر علیه السلام نوید می‌دهد؛ با تعبیر «مهدیکم» (= مهدی شما)!

وقتی به این جا می‌رسیم، با دو حالت مواجه می‌شویم: از طرفی، بلندای مقام و رفعت و عظمت جایگاه چونان شخصیت‌هایی را می‌بینیم که زبان از توضیح آن چه حضرات معصومین علیهم السلام در حقشان فرموده‌اند عاجز است و خامه از تصویر

کمالاتشان قاصر. به راستی، سمنند تند پای قلم از چرخش در میدان
 فضلشان باز می ماند و خسته و ناتوان از تک و تاز دست می کشد و
 می فهمد که این جا جای جولان او نیست و جز تکرار همان چه
 حضراتشان فرموده اند، به جایی راه نمی برد و بی جهت نیست که
 بعضی از علما به عصمت آن شخصیت ها قائل شده اند.^۱ خوب
 است عزیزان برای توضیح این امر و تفاوتی که میان درجات
 عصمت موجود است، به آن چه در شرح زیارت جامعه کبیره در
 توضیح «المعصومون» آورده ایم مراجعه کنند تا شبهه ای پیش نیاید و
 مرزها مشخص و معلوم باشد.^۲

آری، این یک روی سکه است و یک حالت که در چنین مواقعی
 برای آدمی پیش می آید و جز غبطه محصولی ندارد.
 حالت دیگری که برای راقم این سطور پیش می آید این است که
 سر به گریبان خود می برد و در اندیشه و خیال نسبت به خویش
 بر می آید که من و امثال من کجاییم و عثمان بن سعید و همتایان او
 کجا؟! من و همانند های من در چه سیر و مسیریم و آنان در چه سیر
 و مسیر؟! ما و آنان که چون مایند به چه فکر می کنیم و در چه اندیشه
 و خیالی هستیم و سرگرم و دل بسته ی چه توهمات و تعینات و
 انانیت ها که چه بسا برای دست آوری یا حفظ و نگهداری اش حتی
 از دین هم مایه می گذاریم و همه اصول مسلم و حقایق ثابت را به
 بازی می گیریم و برای حفظ دست آوردهای خیالی خود دست

۱- رک. منتخب التواریخ: ۵۰۰.

۲- جامعه در حرم: ۲۸۲-۲۹۳.

تأویل و توجیه می‌گشاییم! اگر به پیکر دین ضربه وارد آید، مانعی ندارد و اگر چهره‌ی قرآن و آئین جریحه دار شود، عیبی ندارد! آنچه مهم است موقعیت و مقام من است و اعتبار و شخصیت من! همه باید آن‌چه را من می‌خواهم بخواهند و آن‌چه را من می‌گویم بگویند و آن‌چه را من دوست دارم دوست بدارند و الا... حتی اگر امام زمان علیه السلام باشد!!

آری، ما سرگرم چه‌ایم و در چه فکر و خیال و چونان عثمان بن سعیدها در چه اندیشه و با چه بینش؟!

راستی، می‌شود کسی این قدر اوج بگیرد که صفحه‌ی دل و صحیفه‌ی کردارش پاک باشد و امضای پاک حجت حق زینت بخش طومار زندگی او قرار گیرد و ولی خدا، به اصطلاح معروف، کاغذ سفید امضا به دست او بدهد و سند مهر شده تا پایان به نام او صادر فرماید و مراسم اعتماد و اطمینان خودش را نسبت به او حتی بعد از رحلت اظهار دارد؟! نتیجه‌ی این حالت و پیامد این جهت برای ما فسوس است و حزن؛ اندوه است و غم؛ تأثر است و اشک؛ ناله است و آن...! این اشعار می‌تواند بیانگر این حال باشد:

قومی به منتهای ولایت رسیده‌اند

از دست دوست جام محبت چشیده‌اند

طوبی لهم که سر به ره او فکنده‌اند!

بشری لهم که از دو جهان پاکشیده‌اند!

قومی دگر ز دوست ندارند بهره‌ای

جز آن که «حا» و «بای» محبت شنیده‌اند

افتاده‌اند در سفر ظلمت فِراق
شادند از آن که لذت دنیا چشیده‌اند
در منتهای رخوت و در منتهای جهل
دارند این گمان که به دانش رسیده‌اند
جز شکوه نیست بر لبشان، جز به دل سَخَط
غیر از اَمَل، ز عمر نصیبی ندیده‌اند
با این همه، به دنیی دون بسته‌اند دل!
آیا در این عجوزه‌ی شوها^۱ چه دیده‌اند؟^۲

مگر باز خود عنایت کنند که ارباب عنایت‌اند و دست گیرند که
ید الله‌اند و افتادگان را دست گیر. باید خود از این خودی‌های
بی خودی ما را برهانند و باید خود سایه لطف خاصشان را بر سرمان
بدارند تا هواها از سرمان برود و فروغی به دل همام ببخشند تا
صفایی گیرد و نوری پیدا کند.

الاهی به مستان جام شهود
به عقل آفرینان بزم وجود،
به ساغر کشان شراب ازل
به می خوارگان می لم یزل،
به آنان که بی باده مست آمدند
ننوشیده می، می پرست آمدند،

۱- شوها(ء): مؤنث اشوه، بدچهره، زشت‌رو.

۲- دیوان فیض کاشانی: ۱۲۹.

به سوز دل سوز ناکان عشق
به آلودگی‌های پاکان عشق،
به حسنی که شد از ازل آشکار
به عشقی که شد حسن را پرده دار
که از خویشتن سوی خویشام بخوان

عجب دور ماندم! به پیشام بخوان^۱
بگذریم... زیاد حاشیه نرویم؛ ولی چه کنیم؟ گویا قلم هم دور
ماندن صاحب قلم را می‌شناسد که وقتی به چنین مواردی می‌رسد،
توقفی می‌آورد! راستی را... عجب دور ماندم! به پیشام بخوان.

سخن در این بود که حضرات معصومین علیهم‌السلام نسبت به جناب
عثمان بن سعید چه فرموده‌اند و او را چگونه ستوده‌اند.
نامه‌ای بسیار مبسوط و مفصل از امام یازدهم علیه‌السلام برای جناب
اسحاق بن اسماعیل نیشابوری - که از رجال مورد وثوق و اطمینان و
مورد لطف و عنایت حضرت عسکری علیه‌السلام بود - شرف صدور یافته
است که از توقیعات و مکتوباتی است حاوی نکات بسیار ارزنده در
زمینه‌های مختلف و فعلاً مجالی برای نقل و بهره‌گیری از آن نیست.
در پایان آن مکتوب شریف، این جملات نسبت به جناب عثمان بن
سعید عمری دیده می‌شود:

«فَلَا تَخْرُجَنَّ مِنَ الْبَلَدِ حَتَّى تَلْقَى الْعَمْرِيَّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
بِرِضَائِهِ - وَ تُسَلِّمَ عَلَيْهِ وَ تَعْرِفَهُ وَ يَعْرِفَكَ فَإِنَّهُ الطَّاهِرُ

الْأَمِينُ الْعَفِيفُ الْقَرِيبُ مِنَّا وَإِنَّا فَكُلُّ مَا يُحْمَلُ إِلَيْنَا مِنْ شَيْءٍ
مِنَ النَّوَاحِي فَإِلَيْهِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِهِ لِيُوصَلَ ذَلِكَ إِلَيْنَا وَ
الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا. ۱»

«زنهار از شهر (بغداد) بیرون نروی تا (عثمان بن سعید) عمری را دیدار کنی که خدا در سایه رضای من از او، از وی راضی و خشنود باشد! بر او سلام کن و او را بشناس و (خود را معرفی کن تا) او هم تو را بشناسد که همانا او پاک و امین و مورد اعتماد و خویشتن دار و نزدیک به ما و صاحب جایگاه و منزلت نزد ماست تا آنجا که هر چیز از اطراف و اکناف برای ما می آید (و تحف و هدایا و اموال و حقوقی که دوستان و شیعیان برای ما می فرستند) سرانجام به وسیله او به دست ما می رسد و حمد فراوان و سپاس بسیار خاص حق - تعالی - است.»

دیگر بار عزیزان را به نگرش و تأمل در مفاد و مفهوم این جملات فرا می خوانیم. عثمان بن سعید چونان کسی است که امام معصوم علیه السلام خشنودی خود را از او اظهار می دارد و رضایت حق - تعالی - را برای او طلب می فرماید؛ کسی که حضرت عسکری علیه السلام شخصیتی چونان اسحاق بن اسماعیل را به ملاقات و دیدار و سلام و شناخت او فرمان می دهد و بزرگ مردی که حجّت حق او را به این پنج صفت توصیف می فرماید:

الظَّاهِرُ الْأَمِينُ الْعَفِيفُ الْقَرِيبُ مِنَّا وَإِنَّا

کسی که حقیقتِ طهارت و پاکی او را ظاهر بداند و امین الله او را

امین بشمرد و سرچشمه‌ی عفاف و خویشتن داری وی را عقیف و پاک‌دامن معرفی کند و سرانجام قرب من الله و الی الله او را قریب و نزدیک به خود بداند، معلوم است چه مقام و منزلتی را حائز است! با توجه به این تعبیرات و عنایت به این جملات است که شیخ الطائفة مرحوم شیخ طوسی نسبت به او چنین آورده است:

لَمْ تَزَلِ الشَّيْعَةُ مُقِيمَةً عَلَى عَدَالَةِ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ
عُثْمَانَ رَحِمَهُمَا اللَّهُ تَعَالَى.^۱

پیوسته شیعه جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان را - که خدای‌شان بیامرزد - به عدالت (= درستی و درست‌کاری) شناخته‌اند.

و صاحب احتجاج او را چنین ستوده است:

نخستین باب و سفیر ممدوح در زمان غیبت، بزرگ مرد مورد اعتماد و وثوق جناب ابو عمرو عثمان بن سعید عمری بود که به فرمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام به امر سفارت پرداخت و توفیقات و جواب نامه‌ها از آن ناحیه مقدسه به وسیله‌ی او به صاحبانش می‌رسید.^۲

باری، وکالت و نیابت و وثاقت و سفارت جناب عثمان بن سعید آن چنان مورد اتفاق بود که حتی احمد بن هلال کزخی - که خود را صاحب مقام نیابت می‌پنداشت و از مدعیان کاذب و داعیان دروغین این جایگاه بود و سفارت جناب محمد بن عثمان را باور نداشت - به

۱ - غیبت شیخ طوسی: ۲۲۰.

۲ - بحار الأنوار ۵۱: ۳۶۲.

نیابت و سفارت جناب عثمان بن سعید اقرار و اعتراف می نمود.^۱
 آن جناب حائز کمالات و دربردارنده خصائصی بود که به طور
 مجموع در کسی گرد نیامده بود و توفیقاتی نصیبش شده بود که به
 کمتر کسی موهبت گردیده بود. از جمله آنها حضور در موقع غسل
 امام یازدهم علیه السلام و مباشرت امور متعلق به آن حضرت در مراسم
 تجهیز بود.

لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام حَضَرَ غُسْلَهُ عُمَانُ بْنُ سَعِيدٍ
 - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ - وَ تَوَلَّى جَمِيعَ أَمْرِهِ فِي تَكْفِينِهِ وَ
 تَخْيِطِهِ وَ تَقْبِيرِهِ مَأْمُوراً بِذَلِكَ لِلظَّاهِرِ مِنَ الْحَالِ.^۲

آن گاه که امام یازدهم علیه السلام از دنیا رفت، در موقع غسل آن حضرت،
 عثمان بن سعید - که خدا از او راضی باشد و او را راضی بدارد - حاضر
 بود و جمیع امور آن حضرت را از کفن کردن و حنوط اندودن و در
 قبر نهادن ظاهراً مباشرت داشت (و برای انجام این امور مهمه از
 ناحیه صاحب ناحیه مأمور بود؛ زیرا شدت تقیه این امر را ایجاب
 می کرد).

این مقامی است بس رفیع برای وی که به امر حجّت مأمور انجام
 مراسم تجهیز حجّت و امامی باشد و در ظاهر همه شئون متعلق به
 امام عسکری علیه السلام پس از رحلت آن حضرت به وسیله او انجام پذیرد
 و بیانگر شدت ارتباط و خصوصیت کامل و نزدیکی و قرب او با
 خاندان رسالت علیهم السلام است و مصداقی از مصداقی جمله نامه امام

۱- همان: ۳۶۸.

۲- غیبت شیخ طوسی: ۲۱۶.

یازدهم علیه السلام که آوردیم: «الْقَرِيبُ مِنَّا وَ الْبِئْنَا»

از جمله توفیقات او مباشرت بسیاری از امور مربوط به امام عصر علیه السلام پس از ولادت آن وجود مقدّس است که به فرمان جهان مُطاع حضرت عسکری علیه السلام عهده‌دار گردید (شرح آن را در کتاب حدیث بعد از میلاد آورده‌ایم). آن حضرت امر فرمود جناب عثمان بن سعید ده هزار رطل نان و ده هزار رطل گوشت فراهم آورد و آن‌ها را تقسیم و برای فرزند عزیزش عقیقه کند.^۱

آری، جناب عثمان بن سعید کسی است که مکرّر در مکرّر توفیق دیدار و زیارت جمال عدیم المثال حجّت حق امام عصر علیه السلام تعالی فرجه الشریف نصیبش گردیده و همچنین جمعی را هم به این سعادت رسانده و به وسیله او فیض حضور بهره آنان نیز شده است که نمونه‌هایی از آن‌ها را می‌آوریم:

جمعی از شیعیان در بیت الشرف حضرت عسکری علیه السلام جمع بودند و منظورشان این بود که از حضرتش جویای حجّت پسین گردند. در آن مجلس - که چهل نفر اجتماع کرده بودند - جناب عثمان بن سعید برخاست و عرض کرد: ای پسر پیامبر، می‌خواهم از شما جویای امری گردم که خود به آن از من آگاه‌ترید. امام علیه السلام امر فرمود که بنشینند. او با ناخرسندی خواست مجلس را ترک کند (ظاهراً مصلحتی در این کار بوده و از دنباله حدیث هم چنین استفاده می‌شود) حضرت عسکری علیه السلام فرمود: «هیچ کس از مجلس بیرون نرود.» کسی بیرون نرفت.

پس از ساعتی، صدای آن حضرت بلند شد و عثمان بن سعید را فراخواند. او هم به پا خاست. امام عسکری علیه السلام فرمود: «می خواهید به شما خبر دهم که چرا این جا آمده اید؟» عرض کردند: آری، ای فرزند پیامبر خدا. فرمود:

«جِئْتُمْ تَسْأَلُونِي عَنِ الْحُجَّةِ مِنْ بَعْدِي»

«آمده اید از من جویای حجّت بعد از من گردید (و امام پس از مرا

بشناسید.»

همگی تصدیق کردند. ناگهان ماه پاره ای - که شبیه ترین مردم به حضرت ابو محمد امام عسکری علیه السلام بود - ظاهر شد. امام علیه السلام فرمود:

«هَذَا إِمَامُكُمْ مِنْ بَعْدِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ، أَطِيعُوهُ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا مِنْ بَعْدِي فَتَهْلِكُوا فِي أَدْيَانِكُمْ أَلَا وَ إِنَّكُمْ لَا تَرَوْنَهُ بَعْدَ يَوْمِكُمْ هَذَا حَتَّى يَمَّ لَهُ عُمْرٌ فَأَقْبَلُوا مِنْ عُثْمَانَ مَا يَقُولُهُ وَ انْتَهُوا إِلَى أَمْرِهِ وَ أَقْبَلُوا قَوْلَهُ فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ.»^۱

«این است امام شما بعد از من و خلیفه و جانشین من بر شما. از او اطاعت کنید و پس از من، به پراکندگی میفتید که در دینتان دچار هلاکت می گردید! آگاه باشید! شما پس از امروز او را نخواهید دید تا عمرش به کمال و تمام رسد. پس آنچه را عثمان بن سعید می گوید قبول کنید و دستورات وی را بپذیرید و گفتارش را شنوا باشید که او خلیفه‌ی امام شماست و کار بدو واگذار است.»

این حدیث - که از ذخائر روایات ماست - از جهات متعددی

۱ - غیبت شیخ طوسی: ۲۱۷، بحار الانوار ۵۱: ۳۴۶.

می تواند مورد توجه و عنایت قرار گیرد و مطالب بسیاری را به ما بفهماند.

از طرفی، در عین این که امر آخرین امام مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف کاملاً قرین خفا و همراز استتار بوده است، گاه و بی گاه - در همان چند سالی که آن وجود مقدس با پدر بزرگوارش معاصر بود - پدر برای اتمام حجّت و رفع ابهام و ایهام از حجّت، او را به جمعی عرضه می داشت تا اگر کسی گفت: آن آقا فرزندی نداشت، جمعی که به فیض زیارت او نائل آمده اند به شهادت و گواهی برآیند. مواردی از این دیدار و گواهی را در کتاب حدیث پنج سال کودکی آورده ایم^۱ و از جمله ی آنها این است که نقل شد. جهت دیگری که در این حدیث مورد عنایت است توضیحی است که آن جمع چهل نفری و عدد کمال اربعینی از آن امام کامل گزارش داده اند و آن این که در گاه ظهور، قیافه و هیئت کامل اربعینی و چهل سالگی دارد؛ همان امام که سلام کامل خدای کامل بر او است.

سَلَامُ اللَّهِ الْكَامِلُ التَّامُّ الشَّامِلُ الْعَامُّ وَ صَلَوَاتُهُ الدَّائِمَةُ وَ بَرَكَاتُهُ الْقَائِمَةُ التَّامَّةُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ وَ وَليِّهِ فِي أَرْضِهِ وَ بِلَادِهِ وَ خَلِيفَتِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عِبَادِهِ وَ سُلَالَةِ النُّبُوَّةِ وَ بَقِيَّةِ الْعِثْرَةِ وَ الصَّفْوَةِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَ مُظْهِرِ الْإِيمَانِ... وَ الْحُجَّةِ الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ...^۲

آری، آن چهل نفر او را غلام کانه قطع فرستوده اند؛ کودکی چند

۱ - حدیث پنج سال کودکی: ۳۹ و ۸۰ و ۹۳ و ۹۷.

۲ - مفاتیح الجنان: ۱۱۷.

ساله که از جهت رشد و کمال ظاهری، در دیده‌ها جوان می‌نشیند و در زیبایی پاره‌ی ماه می‌نماید.

رخ و زلف تو بس باشد ز بهر حجت و برهان

اگر دعوی کند وقتی کسی دهر و تسلسل را

تجمل روی خوبان را بیاراید؛ ولیکن تو

رخی داری که از خوبی بیاراید تجمل را

جمالش کرد حیران‌ام؛ چه ماه است آن؟ نمی‌دانم

که چشم از کشف ماهیت نمی‌بندد تأمل را^۱

چه بگویند آن بندگان خدا؟ چاره‌ای جز تشبیه به ماه و توصیف

قطع قمر ندارند. مگر می‌توانند کلمه تامه‌ی الهیه و صنع کامل حق

- تعالی و تقدّس - را ترسیم کرد؟

چگونه دل نسپارم به صورت تو، نگارا؟

که در جمال تو دیدم کمال صنع خدا را^۲

آخرین نکته در این حدیث توضیحی است که حضرت

عسکری علیه السلام نسبت به جناب عثمان بن سعید بیان داشته و در زمان

حیات خویش او را به عنوان خلیفه امام بعد از خود نصب فرموده و

به طور مطلق پذیرش فرمان او را به آن جمع - که بزرگان شیعیان

بوده‌اند - دستور داده است.

واپسین جمله این حدیث شریف نگرش و دقت بیشتری لازم

دارد:

۱ - دیوان اوحدی مراغی: ۷۸.

۲ - همان: ۷۳.

«فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ وَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ.»

این ضمیر «إِلَيْهِ» به چه برمی گردد و به عبارت ادبی مرجع ضمیر در این جمله چیست؟ اگر مرجع ضمیر «إِلَيْهِ» «هُوَ» در جمله **فَهُوَ خَلِيفَةُ إِمَامِكُمْ** باشد، مقصود عثمان بن سعید است و ظاهراً هم همین احتمال مناسب تر به نظر می رسد. در این صورت، بیان امام عَلَيْهِ السَّلَام جایگاهی بس رفیع و مقامی بس منیع برای جناب عثمان بن سعید ثابت می کند و کار را به طور مطلق، با تعبیر «وَالْأَمْرُ» به او می سپارد؛ گرچه محتمل است ضمیر «إِلَيْهِ» به کلمه «امام» برگردد و چنین معنی شود که امر به سوی امام شما (و کار به دست او) است.

بعد از رحلت حضرت عسکری عَلَيْهِ السَّلَام، جناب عبدالله بن جعفر جمیری در مراجعت از حج به بغداد آمد و در مجلسی، به دیدار جناب احمد بن اسحاق قمی و جناب عثمان بن سعید نائل گردید. او به عثمان بن سعید گفت:

احمد بن اسحاق - که مورد وثوق و اعتماد ماست - در مورد تو چنین و چنان گفته است و تو راستوده و از تو به خیر و خوبی یاد کرده است و مادر صدق گفتار تو شک نداریم. تو را به حق خدا و به حق آن دو امام و آن دو حجّتی که تو را مورد وثوق و اطمینان خود قرار داده اند، سوگند می دهم، **هَلْ رَأَيْتَ ابْنَ أَبِي مُحَمَّدٍ الَّذِي هُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ؟** آیا پسر حضرت ابی محمد امام عسکری عَلَيْهِ السَّلَام همان پسری را که صاحب الزمان است دیده ای؟

جناب عثمان بن سعید شروع کرد به گریه کردن. سپس گفت: مشروط بر این که تا من در قید حیات ام، برای کسی بازگو نکنی،

می‌گویم. آری، دیده‌ام. رخساری کامل و زیبا داشت (و از جمال و کمال و سلامتی و اعتدال برخوردار بود) چون از اسم شریفش جو یا شد، گفت: از آن نهی شده‌اید.^۱

در این ساعت گذشته از نیمه شب بیست و یکم ماه شعبان ۱۴۲۴ - که این سطور را می‌نگارم و این خطوط را می‌نویسم - دیدگان اشک‌بار جناب عثمان بن سعید را در برابرم مجسم می‌کنم و با یاد آب دیده‌ او اشک از چشم می‌فشانم و با خود می‌گویم: از تو - ای عثمان بن سعید - پس از گذشت چند سال معدود از غیبت آن امام مستور و آن آقای مهجور، می‌پرسند؛ می‌گیری. اگر در روزگار ما بودی - در حالی که ۱۱۶۴ سال از آغاز غیبتش گذشته است - و از تو جویای آن جان جانان می‌شدند و سراغش را می‌گرفتند، چه می‌کردی و چه می‌گفتی؟ به جای اشک، خون از دیده می‌فشاندی! تو دیده بودی و با اشک چشم پاسخ می‌دادی؛ اگر چون مانصیبت فراق و هجران و بهره‌ات سوز بود و حرمان، چه می‌کردی و چه می‌گفتی؟! آه!... شاید زبان شعر مرهمی بر سینه دهد و نظم نظمی به دل بخشد:

ما دیده‌ اشک‌بار داریم	در سینه دلی فکار داریم
دستی به جفا اگر گشایی	آهسته! که شیشه بار داریم
بر آتش عشق او کباب‌ایم	رو سرخ و درون زار داریم
چون شعله‌ آتش‌ایم در رقص	مست‌ایم و هوای یار داریم
بویی چو ز شهر یار آمد	ما روی بدان دیار داریم

ما را نبود به شهر کاری ما کار به شهریار داریم
زان روز که وعده لقا کرد ما چشم در انتظار داریم
بر مقدم یار، لعل و گوهر از دیده و دل نثار داریم
ما را تو غلام خویش مشمر در خیل سگان شمار داریم^۱

از شما عزیزان خواننده که من خبر ندارم؛ ولی به خود که می‌نگرم، می‌بینم لایق نیستم که حتی در شمار سگان و خیل کلاب آستان مقدّسش جا گیرم که آن هم لیاقتی می‌خواهد و شایستگی می‌طلبد. به همین جهت، این شعر را خیلی دوست دارم:

دعوی نکنم که عاشق روی توام

من خاک کف پای سگ کوی توام^۲

باز با عدم لیاقت و نبود قابلیت، چون به آن سو می‌نگرم و آن تجلی جمال مطلق و مطلق جمال و جلوه‌ی لطف و عنایت را می‌بینم و به نوای «أنت کریمٌ من أولادِ الکرام و مأمورٌ بالضيافة و الإجارة: تو بزرگ و بزرگ زاده‌ای و دستور ضیافت و مهمانی و جوار پناه‌دهی داری» گوش دل می‌سپارم، به شور و شوق می‌آیم و حال و هوایی دگر یافته عرضه می‌دارم:

یک نگاه از تو و در باختن جان از من

یک اشارت ز تو و بردن فرمان از من

جان به کف منتظر عید لقایت تا کنی

روی بنمای؛ جمال از تو و قربان از من

۱- دیوان فیض کاشانی: ۲۹۰.

۲- سروده‌ی عین‌القضاة همدانی.

سینه بهر هدف تیر غمت چاک زدم

ناوک غمزه ز تو، هم دل و هم جان از من

به وصال ام چو دهی بار، ز تو جلوۀ ناز

به فراق امر کنی، خوی به هجران از من^۱

از مواردی که جناب عثمان بن سعید کسی را به فیض حضور رسانده و توفیق دیدار و سعادت لقا برایش فراهم آورده است مردی است به نام زُهری. این مرد گوید:

در طلب این امر (دیدار امام عصر علیه السلام) رنج‌ها کشیدم و سختی‌ها متحمل گردیدم و مال‌ها از دست دادم تا به خدمت جناب (عثمان بن سعید) عمری رسیده و ملازمت او را برگزیدم و از او جویای آن وجود مقدس شدم. به من گفت: راهی به آن دیار نیست. (پس از آن همه طلب و خواست و خدمت و ملازمت، باز) به کرنش و خضوع و تواضع و فروتنی افزودم تا وعده‌ی صبح فردا را به من داد. به موعد و میعاد شتافتم. او را برابر خود دیدم؛ در حالی که همراه او جوانی بود که از تمام مردم خوش‌سیماتر می‌نمود و از همه خوش‌بوتر بود.

وی در لباس بازرگانان بود و همانند آنان چیزی در آستین داشت. چشمم که به او افتاد، به عثمان بن سعید نزدیک شدم. به من اشاره کرد (و فهماند آن‌که عمری در طلبش بودم، اینک این جاست و من در حضور اویم). لذا به‌سوی او رفتم و سؤالاتی کردم. همه را پاسخ شنیدم. سپس رفت که داخل خانه شود. خانه هم خانه‌ای عادی و

معمولی می نمود. عثمان بن سعید به من گفت: هرچه می خواهی پرس که بعد از این، او را نمی بینی و توفیق شرف یابی نصیب نمی گردد. رفتم که باز سؤال کنم. دیگر به پرسش هایم (که ظاهراً مناسب نبود) عنایتی نفرمود و داخل خانه شد و بیش از این با من سخن نفرمود که:

«مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْعِشَاءَ إِلَى أَنْ تَشْتَبِكَ النُّجُومُ
مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَخَّرَ الْغَدَاةَ إِلَى أَنْ تَنْقُضِيَ النُّجُومُ!»

«ملعون است و از رحمت حق به دور آن که نماز عشا را (بی عذری) به تأخیر اندازد تا ستارهها دست به دست هم دهند. ملعون است و از رحمت حق به دور آن که نماز صبح را آن قدر دیر بخواند که ستارهها پنهان گردند و دیده نشوند!»

این سخن را فرمود و داخل آن خانه شد.^۱

خوب است همه عزیزانی که شور و شوق دیدار آن جان جانان و فخر عالمیان را در دل احساس می کنند و مهر او را در سینه پرورش می دهند و در هجران آن وجود مقدس سوز و گداز دارند به این فرموده هایش اهتمام بیشتری داشته باشند و -خدای ناخواسته- بدون عذر و مانعی نمازهای خود به خصوص صلاة عشا و صبح را از اوائل وقتشان به تأخیر نیفکنند. آن آقا و مهتر عالمیان بنده حقیقی خداست و اهل نماز و عبادت و به مواقیت صلاة اهتمام دارد. از طریق بندگی باید به عبد صالح خدا راه یافت؛ نه باشعر و کف و نی و دف و سر و صدا و تأخیر و بی اعتنایی به نماز و آوردن آن چه خوش

۱ - غیبت شیخ طوسی: ۱۶۴: جامع احادیث الشیعه ۴: ۱۹۳.

آیند آن ولیّ الله مطلق نیست.

با نقل این ماجرا - که کرامتی برای جناب عثمان بن سعید شمرده می شود - به سراغ قسمت پایانی و پایانه زندگی آن بزرگ مرد برویم. محمد بن ابراهیم بن مهزیار گوید:

آن گاه که مرگ پدرم فرارسید، مالی را به من سپرد و نشانی برای او گفت و جز خداوند متعال، کسی از آن علامت آگاه نبود. او به من گفت: مال را به هرکس که آمد و از این نشانه خبر داد بسپار. من نیز (پس از رحلت پدرم) به بغداد رفتم و در سرایی فرود آمدم. روز دوم که شد، دیدم در را می کوبند. پیرمردی وارد شد و نشست: گفت: من عثمان بن سعید عمری ام. آن مالی را که نزد توست بیاور که فلان مقدار است (و نشانه را گفت). من هم مال را به او تقدیم کردم.^۱

باری، جناب عثمان بن سعید پس از گذراندن دوران پربار و حسّاس سفارتش - که هر چند به ظاهر کوتاه بود، در وضعیّت بسیار سخت و دشوار و همراه با تقیّه و استتار فراوان، سپری گردید - از دنیا رفت و به جوار رحمت حقّ و لِقای رضوان پروردگار خویش نائل آمد.

فرزندش جناب محمد بن عثمان او را غسل داد^۲ و در قسمت غربی مدینه السلام (بغداد) در خیابان میدان در مسجدالدرب مدفون گردید و قبرش در قبله مسجد است.^۳

۱ - قاموس الرجال ۶: ۲۴۸.

۲ - بحار الانوار ۵۱: ۳۵۰.

۳ - غیبت شیخ طوسی: ۲۱۷.

مرحوم شیخ طوسی - که حدود ۱۵۰ سال بعد از رحلت او در بغداد می‌زیست - گوید:

من قبرش را در همان محل دیده‌ام. در مقابلش دیواری بنا کرده‌اند که محراب مسجد در آن واقع است. ما پیوسته کنار قبرش می‌رفتیم و زیارت می‌کردیم. از زمان ورودم به بغداد - که سال ۴۰۸ بود - تا بعد از سال ۴۳۰، به همان وضع باقی بود. سپس ابومنصور آن دیوار را شکافت و قبر را آشکار ساخت و صندوقی بر آن نهاد. همسایگان و اهالی محلّ به زیارت آن قبر می‌رفتند و می‌گفتند این قبر مرد صالحی است؛ ولی شناختی نسبت به او نداشتند و حقیقت امر را نمی‌دانستند. تا این زمان - که سال ۴۴۷ است - به همان وضع باقی است.^۱

از این تاریخ معلوم می‌شود مرحوم شیخ طوسی - اعلی الله مقامه - کتاب شریف غیبت را در سال ۴۴۷ تألیف کرده است؛ یعنی یک سال قبل از فتنه و آشوبی که به هجرت آن مرد بزرگ از بغداد به نجف اشرف منجر گردید.

یکی از امور متعارف - که عقل و نقل گواه خوبی و درستی آن است و شرح و توضیح آن را در کتاب «خانه دو متری» آورده‌ایم -^۲ تسلیت و تعزیت گفتن به ارباب مصیبت و بازماندگان امت که یک سنت انسانی است و معمولاً هرچه شخصیت متوفی، در هر بعدی از ابعاد، بالاتر و والاتر باشد، تسلی دهندگان بالاتری دارد؛ تا آنجا

۱ - همان.

۲ - خانه دو متری، فصل دهم.

که گاهی اولین شخصیت مملکت به تسلیت بازماندگان برمی آید و گاهی هم شخصیت بازماندگان این امر را ایجاب می کند. مطالبی که در عناوین متن تسلیت ها می آید بیانگر این دو نکته است.

جناب عثمان بن سعید از دنیا رفته است. اولین شخصیت عالم هستی در آن عصر و روزگار مهدی آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف در مقام تعزیت و تسلیت فرزندش جناب محمد بن عثمان برآمده و توقیع مبارک بدین منظور شرف صدور یافته است. مرحوم صدوق و شیخ طوسی اعلی الله مقامهما این گونه آورده اند:

خَرَجَ التَّوْقِيعُ إِلَى الشَّيْخِ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَانَ الْعَمْرِيِّ فِي التَّعْزِيَةِ بِأَبِيهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا.

(این) توقیع شریف و نامه مبارک برای جناب ابو جعفر محمد بن عثمان عمری در تعزیت و تسلیت رحلت پدرش - که خدا از آن دو راضی باد - شرف صدور یافت.

فِي فَضْلِ مِنَ الْكِتَابِ...

در قسمتی از آن رقعتهی فرخنده چنین آمده بود...

از این جمله استفاده می شود که همه توقیع شریف نقل نشده و به دست ما نرسیده است. اینک با یکدیگر قسمتی از آن را می خوانیم:

«إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! تَسْلِيمًا لِأَمْرِهِ وَرِضًا بِقَضَائِهِ. عَاشَ أَبُوكَ سَعِيدًا وَ مَاتَ حَمِيدًا فَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَلْحَقَهُ بِأَوْلِيَائِهِ وَ مَوَالِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يَزَلْ مُجْتَهِدًا فِي أَمْرِهِمْ سَاعِيًا فِيمَا يُقَرِّبُهُ إِلَى اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - وَ إِلَيْهِمْ، نَصَرَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ أَقَالَ عَثْرَتَهُ.»

«ما همه از آن خداییم و به سوی او برمی گردیم؛ تسلیم امر اویم و

به قضای او راضی. پدرت با سعادت زیست و قرین حمد و ستایش از دنیا رفت. پس رحمت خدا بر او باد! خدا او را به اولیا و موالیانش - که درود بر آنان باد - ملحق گرداند؛ زیرا پیوسته در انجام فرمان ایشان کوشا بود و سعی و تلاشش را - در آنچه او را به خدا و اولیایش نزدیک می‌داشت - به کار می‌گرفت. خداوند چهره‌ی او را شادی و شادابی بخشد و لغزش هایش را جبرانگر باشد.»

در فصلی دگر از توفیق همایون و نامه‌ی میمون چنین آمده است:
«أَجْزَلَ اللَّهُ لَكَ الثَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَكَ الْعَزَاءَ رُزْتًا وَ رُزْنًا وَ
أَوْحَشَكَ فِرَاقَهُ وَ أَوْحَشَنَا فَسْرَهُ اللَّهُ فِي مُنْقَلَبِهِ.»

«خدا به تو - ای محمدبن عثمان - ثواب فراوان ارزانی دارد و تسلیت و تعزیت پسندیده‌ای برای تو بدارد. تو در سوگ نشستی و ما هم مصیبت دیدیم. فراق او موجب تنهایی تو گردید و ما هم احساس تنهایی می‌کنیم. خدایش در دیگر سرا مسرور بدارد.»^۱

دنباله این توفیق شریف و طغرای همایون را - که متضمن معرفی و نصب جناب محمدبن عثمان به مقام سفارت به جای پدرش است - در بخش بعد خواهیم آورد؛ ان شاء الله.

دیگر بار همه عزیزان را به دقت و تأمل و نگرش در این قسمت از نامه‌ی تسلیت و پیام تعزیت آن حضرت همایونی جلب می‌کنیم. به راستی که هرچه می‌اندیشم، به جایی راه نمی‌برم. چگونه کسی به مقام و جایگاهی برسد که حجت پروردگار مَهر سعادت بر پایانه‌ی زندگی او بگذارد و خدمات او را در طول حیات بستاید؟

۱ - کمال‌الدین: ۵۱۰ (باب ۴۵)، ح ۴۱؛ غیبت شیخ طوسی: ۲۱۹.

ممکن است کسی به موقعیت و مقامی نائل آید که امام عصر علیه السلام در فقدان او خود را صاحب مصیبت معرفی کند و به فرزند او «رُزِئْتَ وَ رُزِئْنَا» بنویسد و او را بگوید که رحلت پدر تو تنها برای تو مصیبت نبود که برای ما هم مصیبت بود؟

می شود کسی آن چنان اوج بگیرد و بالا برود که وقتی از دنیا می رود، آن امیدبخش هستی در حقیقت بگوید: «أَوْحَشَكَ فِرَاقُهُ وَ أَوْحَشْنَا»؟ فراق و رفتن او با قلب شریف امام عصر علیه السلام، آن قلب عالم وجود، چه کرده و اَوْحَشْنَا چه معنایی دارد؟ ما چه می فهمیم میان عاشق و معشوق چه رازها و رمزهاست؟!

جناب عثمان بن سعید دو پسر به نام محمد و احمد داشت که محمد سفیر دوم ناحیه‌ی مقدسه است و احمد پسر بی نام محمد داشت که دارای سلامت اعتقادی نبود؛^۱ با این که نوه نخستین سفیر و برادرزاده دومین سفیر است! معلوم می شود هیچ چیز علت تامه هیچ چیز نیست و هیچ کس بر حق - تعالی - حجتی ندارد که: چرا...؟! از این نمونه‌ها در طول تاریخ فراوان داشته‌ایم و بهترین گواه پسر نوح پیامبر است.

خوب است در این جا، زیارتی را که مرحوم مجلسی اعلی الله مقامه برای جناب عثمان بن سعید از برخی نسخه‌ها و نوشته‌های قدیمی مؤلفات اصحاب نقل کرده است بیاوریم؛ زیرا از طرفی بیانگر بسیاری از کمالات آن نخستین سفیر است و از سویی، ما امیدواریم به زودی موفق شویم، پس از زیارت اعتاب مقدسه و قباب زاکیه

۱ - اقتباس از غیبت شیخ طوسی: ۲۵۶.

حضرات معصومین علیهم السلام در عراق، به زیارت قبر آن سفیر دیار یار و پیام آور شهر شهریار در دیار بغداد نائل آییم و این زیارت را، با عافیت و معرفت بخوانیم؛ ان شاء الله.^۱

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ النَّاصِحُ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ
لِأَوْلِيَائِهِ الْمَجِيدُ فِي خِدْمَةِ مَلُوكِ الْخَلَائِقِ أَمْنَاءِ اللَّهِ وَ أَصْفِيَائِهِ.
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْبَابُ الْأَعْظَمُ وَ الصَّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ الْوَلِيُّ
الْأَكْرَمُ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَوَجُّعُ بِالْأَنْوَارِ الْإِمَامِيَّةِ الْمُسْتَرْبِلُ
بِالْجَلَابِيبِ الْمَهْدِيَّةِ الْمَخْصُوصِ بِالْأَسْرَارِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَ
الشُّهْبِ الْعَلَوِيَّةِ وَ الْمَوَالِدِ الْفَاطِمِيَّةِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قُرَّةَ الْعُيُونِ وَ السِّرُّ الْمَكْتُونُ.
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَرْجَ الْقُلُوبِ وَ نِهَايَةَ الْمَطْلُوبِ.
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَمْسَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رُكْنَ الْأَشْبَاعِ الْمُتَقَطِّعِينَ.
السَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ الْأَيْتَامِ وَ عَمِيدِ الْجَحَاجِحَةِ الْكِرَامِ.
السَّلَامُ عَلَى الْوَسِيلَةِ إِلَى سِتْرِ اللَّهِ فِي الْخَلَائِقِ وَ خَلِيفَةِ وَلِيِّ اللَّهِ
الْفَائِقِ الرَّاتِقِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نَائِبَ قَوَّامِ الْإِسْلَامِ وَ بَهَاءِ الْأَيَّامِ وَ حُجَّةَ اللَّهِ
الْمَلِكِ الْعَلَّامِ عَلَى الْخَاصِّ وَ الْعَامِّ الْفَارُوقِ بَيْنَ الْحَلَالِ وَ

۱ - بحمدالله و المنه پس از نوشتن این سطور و قبل از بازنگری نهایی این اوراق، توفیق رفیق گردید و حدود یک ماه قبل در ربیع الثانی ۱۴۲۵ پس از زیارت عتبات عالیات به فیض زیارت جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان و حسین بن روح در بغداد نایل آمدم که شرحش را همراه با تصاویر در نوشته های بعد خواهیم آورد و ان شاء الله امید است به زودی همه عزیزان چنین سعادت نصیبشان گردد.

الْحَرَامِ وَالنُّورِ الزَّاهِرِ وَالْمَجْدِ الْبَاهِرِ فِي كُلِّ مَوْقِفٍ وَمَقَامٍ.
 السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ بَقِيَّةِ الْأَنْبِيَاءِ وَخَيْرَةَ إِلَهِ السَّمَاءِ
 الْمُخْتَصَّ بِأَعْلَى مَرَاتِبِ الْمُلْكِ الْعَظِيمِ الْمُنْجِي مِنْ مَتَالِفِ
 الْعَطَبِ الْعَمِيمِ ذِي اللُّوَاءِ الْمَنْصُورِ وَالْعَلَمِ الْمَشْهُورِ وَالْعِلْمِ
 الْمَشْتُورِ السَّمْحَجَةِ الْعَظْمَى وَالْحُجَّةِ الْكُبْرَى سُلَالَةَ
 الْمُقَدَّسِينَ وَذُرِّيَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَابْنِ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَبَهْجَةِ
 الْعَابِدِينَ وَرُكْنِ الْمُوَحَّدِينَ وَوَارِثِ الْخَيْرَةِ الطَّاهِرِينَ صَلَّى
 اللَّهُ عَلَيْهِمْ صَلَاةً لَا تَنْفَدُ وَإِنْ نَفَدَ الدَّهْرُ وَلَا تَحُولُ وَإِنْ حَالَ
 الزَّمَنُ وَالْعَصْرُ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْدَمُ بَيْنَ يَدَيْ سُؤَالِي الْإِعْتِرَافَ لَكَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَ
 لِمُحَمَّدٍ بِالنُّبُوَّةِ وَلِعَلِيِّ بِالْإِمَامَةِ وَلِذُرِّيَّتَيْهِمَا بِالْعِصْمَةِ وَفَرْضِ
 الطَّاعَةِ وَبِهَذَا الْوَلِيِّ الرَّشِيدِ وَالْمَوْلَى السَّدِيدِ أَبِي مُحَمَّدٍ
 عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ أَتَوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ بِالشَّفَاعَةِ إِلَيْهِ لِيَشْفَعَ إِلَيَّ
 شُفَعَائِهِ وَأَهْلِ مَوَدَّتِهِ وَخُلَصَائِهِ أَنْ يَسْتَقْبِلُونِي مِنْ مَكَارِهِ
 الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَبْدِكَ عُثْمَانَ بْنِ سَعِيدٍ وَأَقْدَمُهُ بَيْنَ
 يَدَيْ حَوَائِجِي أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَشِيعَتِهِ وَ
 أَوْلِيَائِهِ وَأَنْ تَغْفِرَ لِي الْحَوْبَ وَالْخَطَايَا وَتَشْرَ عَلَيَّ الزَّلَلَ وَالسَّيِّئَاتِ
 وَتَرْزُقَنِي السَّلَامَةَ مِنَ الرَّزَايَا.

فَكُنْ لِي - يَا وَلِيَّ اللَّهِ - شَافِعاً نَافِعاً وَرُكْناً مَنِيعاً دَافِعاً، فَكُنْ
 أَلْقَيْتُ إِلَيْكَ بِالْأَمَالِ وَوَثِقْتُ مِنْكَ بِتَخْفِيفِ الْأَثْقَالِ وَقَرَعْتُ
 بِكَ - يَا سَيِّدِي - بَابَ الْحَاجَةِ وَرَجَوْتُ مِنْكَ جَمِيلَ سِفَارَتِكَ

وَ حُصُولَ الْفَلَاحِ بِمَقَامِ غِيَاثٍ أَعْتَمِدُ عَلَيْهِ وَ أَقْصِدُ إِلَيْهِ وَ
أَطْرَحُ نَفْسِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. ۱

از ترجمه و شرح و توضیح این زیارت - که حاوی نکات ارزنده بسیاری است - چشم می پوشیم؛ چون نوع عزیزان خواننده، بیش و کم، به بلندای عباراتش - که بیانگر مطالبی بس بلند و معارفی بس رفیع است - توجه دارند.

و با تقدیم سلام و درود به روح بلند آن نخستین سفیر مقدس و پاک، به دیدار دومین سفیر، فرزند برومندش جناب محمد بن عثمان می شتابیم.



بخش دوم

دوین سفیر

«وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ
وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ فَإِنَّهُ ثَقْتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي»
التَّوْقِيعُ بِحَطِّ مَوْلَانَا صَاحِبِ الدَّارِ

غیبت شیخ طوسی ۲۲۰



سلام بر تو... ای محمد بن عثمان!

عرض تسلیت ما را در سوگ پدر بزرگوارت، جناب عثمان بن سعید، بپذیر؛ هر چند... سلام و تسلیت ما نسبت به تو - که به افتخار سلام و تسلیت و دعا و تعزیت از مولایت آقا و سرور هستی، نائل آمده‌ای - به حساب نمی‌آید؛ ما هم می‌خواهیم خودی نشان دهیم و در غم تو خود را شریک بدانیم و عرض ادبی داشته باشیم و می‌دانیم که می‌پذیری؛ زیرا که سفیر یک بزرگوار کریم‌ای و از کریم مطلق و بزرگ سفارت داری. خدای پدرت را رحمت کند که چون تو فرزند شایسته‌ای از خود به یادگار گذاشت و ما را قدر دان نعمت وجود شما و مؤالیان کرامتان بدارد.

دومین سفیر از سفیران دربار ولایت‌مدار ناموس دهر و امام عصر - عَجَلُ اللَّهِ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفُ - جناب ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عُمَرَى عَسْكَرَى زِيَّات، فرزند برومند و خلف صالح

و وارث شایسته نخستین سفیر، جناب عثمان بن سعید است. این هم لطف و کرامتی است که هم پدر صاحب چنان مقام و منزلتی باشد و هم فرزند دارای چنین رتبه و جایگاهی. آری از سعادت‌های انسان است که اگر خود صاحب کمال است، فرزندش هم در مسیر او گام بردارد و راه او را ادامه دهد.

بَابِهِ اقْتَدَى عَدِيٍّ فِي الْكَرَمِ وَ مَنْ يُشَابِهُ أَبَهُ فَمَا ظَلَمَ

- عَدِيٌّ (بن حاتم طائی) در بخشندگی، به پدرش اقتدا کرد و هر که در کمالات، به پدر خود مانند شود، ستم نکرده است.

در بخش پایانی توفیق شریفی که قسمی از آن را در پایان بخش قبل آوردیم، به این حقیقتی که یاد کردیم اشاره شده است. این توفیق برای تسلیت‌گویی به پسر در سوگ پدر شرف صدور یافته بود. اگر برای شناخت جایگاه بلند و مقام رفیع این پدر و پسر، هیچ مدرکی در دست نباشد مگر همین مبارک نامه و شریف توفیق، کافی است؛ بلکه فوق الکفایه است. با هم قسمت آخر آن را می‌خوانیم:

«... كَانُ مِنْ كَمَالِ سَعَادَتِهِ أَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ - تَعَالَى - وَلَدًا مِثْلَكَ
يَخْلُقُهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ يَقُومُ مَقَامَهُ وَ يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِ وَ أَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ
فَإِنَّ الْأَنْفُسَ طَيِّبَةً بِمَكَانِكَ وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ - عَزَّ وَجَلَّ - فِيكَ وَ
عِنْدَكَ. أَعَانَكَ اللَّهُ وَ قَوَّأَكَ وَ عَضَدَكَ وَ وَفَّقَكَ وَ كَانَ لَكَ وَلِيًّا
وَ حَافِظًا وَ رَاعِيًّا وَ كَافِيًّا.»

«...از کمال سعادت او (عثمان بن سعید) این بود که خداوند متعال چونان تو فرزندی بدو کرامت فرمود که پس از درگذشت وی، او را جانشین باشد و جایش را پر کند و برایش طلب رحمت کند و من

خدای را حمد می‌گوییم و سپاس او می‌آورم؛ زیرا با بودن تو جایگزینی‌ات به جای پدر، آرامش و پاکی به دل‌ها می‌نشیند و شادی و سرور نفوس را در برمی‌گیرد. خدا تو را کمک باشد و توان بخشد و یاری فرماید و موفق بدارد و پیوسته ولّی و حافظ و نگهبان تو باشد و تو را به دیده‌ی رعایتش بدارد و امورت را کفایت فرماید.^۱»

وقتی فرزندان بر جای قدم پدران قدم می‌گذارند و کارهای نیک آنان را تعقیب و خصال حمیده و صفات پسندیده‌ی آنان را پی‌گیری می‌کنند - گذشته از این که برای خود و دگران منشأ آثار مثبت‌اند - یادمان خیری هم برای نیاکان و پدرانشان می‌شوند و هرکس آنان را می‌بیند و به اعمال صالح و کارهای نیک آنان توجه پیدا می‌کند، برای آبا و اجداد آن‌ها طلب مغفرت می‌کند و به تعبیر عامّه، خدا پدرت را بیامرزد می‌گوید.

این روشی بود که در میان سلف صالح و گذشتگان نیک آثار ما متداول بود. نوعاً فرزندان دنبال رو پدران بودند. اگر پدر کاسب درستی بود، پسرش همانند پدر به کسب و کار می‌پرداخت و علاوه بر صدق و درستی خود، از سابقه‌ی نیک پدر هم بهره می‌برد. به طور کلی، فرزندان صاحبان حرفه و صنعت نوعاً با خوبی خود دنباله‌رو آنان و زنده نگه‌دارنده‌ی نام و یاد پدران خود بودند. اولاد ارباب علم و بصیرت نیز در مسیر نیاکان خود گام می‌نهادند و سعی می‌کردند نام نیک سلف صالح خود را به نیکی باقی بدارند...

در این روزگار امّا، متأسفانه، هرچه پیش می‌آییم، این سنت‌های درست و روش‌های پسندیده بیشتر از بین می‌رود و گاهی آن قدر فاصله زیاد می‌گردد که چه بسا قابل قبول نباشد که این پسر فرزند آن پدر است و این آقازاده آن آقا است. هیچ رنگ و بویی از آنان در اینان یافت نمی‌شود! بگذریم که اگر در این وادی‌ها وارد شویم، آن قدر خار به پای دل می‌نشیند که توان رفتن از دست می‌رود... در خانه اگر کس است، یک حرف بس است!

جناب محمد بن عثمان کسی است که امام عصر علیه السلام وجود او را کمال سعادت پدرش عثمان بن سعید شمرده و او را قائم مقام و جانشین وی قرار داده است؛ چنان که در شرح حال پدر و الاتبارش آوردیم.

تاریخ ولادت پسر هم همانند پدر معلوم نیست و نشانی از آن به دست نداریم؛ ولی آن چه حائز اهمیت است جایگاه او و موقعیتش در محضر معصومین علیهم السلام است. او همانند پدرش جناب عثمان بن سعید، مقامی بس رفیع و جایگاهی بس منیع داشت تا آن جا که حضرت عسکری علیه السلام نسبت به او و پدرش چنین فرموده است:

«الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أُدْيَا إِلَيْكَ فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ وَمَا قَالَا لَكَ
فَعَنِّي يَقُولَانِ، فَاسْمَعْ لَهُمَا وَاطِغْهُمَا فَإِنَّهُمَا الثَّقَتَانِ
الْمَأْمُونَانِ^۱»

«(عثمان بن سعید) عمرو و پسرش (محمد بن عثمان) هر دو مورد اطمینان‌اند. پس هرچه به تو ابلاغ کنند از جانب من بوده و هرچه

به تو بگویند از طرف من گفته‌اند. به گفتارشان گوش دل بسپار و مطیع آنان باش که همانا هر دو امین و مورد اعتمادند.»

سخنی که تذکرش در این حدیث شریف مناسب به نظر می‌رسد این است که معمولاً فرزندان در زمان حیات پدران - هر چند صاحب کمال باشند - ظهور و بروز ندارند؛ ولی در این حدیث می‌بینیم امام یازدهم علیه السلام در زمان حیات پدر، جناب عثمان بن سعید، همه کمالاتی را که برای او اثبات نموده و لحاظ فرموده‌اند در حق فرزند، جناب محمد بن عثمان، هم منظور داشته و با آوردن ضمائر تشبیه و افعال دوفاعلی، اشتراک هر دو را در مجموع کمالات اظهار داشته‌اند و این امری است بسیار حائز اهمیت.

اسحاق بن یعقوب، برادر مرحوم کلینی صاحب کافی، گوید: از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه خواستم که نامه سؤالات مرا به ناحیه مقدسه (محضر امام عصر علیه السلام) برساند. پاسخ نامه‌ام به خط آقا و مولای ما حضرت صاحب الدار علیه السلام این چنین شرف صدور یافت:

«وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعَمْرِيُّ - رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ وَعَنْ أَبِيهِ مِنْ قَبْلُ - فَإِنَّهُ ثِقْتِي وَكِتَابُهُ كِتَابِي.»

«محمد بن عثمان عمری - که خداوند متعال از او از پدرش قبل از او راضی و خشنود باشد - همانا مورد وثوق و اعتماد من است و نامه و نوشته او نوشته و نامه من است.»

با توجه به این حقایق رسیده و احادیث و توقیعات شریفه است که جناب عبدالله بن جعفر حمیری، از اصحاب حضرت

عسکری رضی الله عنه و صاحب کتاب نفیس قرب الإسناد، چنین گفته است:
 آن‌گاه که ابوعمر و (عثمان بن سعید) از دنیا رفت، نامه‌های متعددی
 با همان خطی که مکاتبه می‌شد (از ناحیه مقدسه) رسید که جناب
 ابوجعفر محمد بن عثمان به مقام سفارت منصوب است.^۱

همچنین شیخ الطائفه مرحوم شیخ طوسی - اعلی الله مقامه -
 نسبت به او این چنین آورده است:

وقتی جناب عثمان بن سعید از دنیا رفت، پسرش محمد بن عثمان،
 به نص و تصریح امام یازدهم رضی الله عنه و اعلام پدرش، جناب عثمان بن
 سعید، به امر حضرت قائم رضی الله عنه به جای پدر نشست.^۲

محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی گوید:

بعد از وفات جناب ابوعمر و (عثمان بن سعید)، از ناحیه مقدسه امام
 عصر رضی الله عنه این توفیق برای او شرف صدور پیدا کرد:

«... وَالْإِبْنُ - وَقَاهُ اللَّهُ - لَمْ يَزَلْ نِقْتَنَا فِي حَيَاةِ الْآبِ - رَضِيَ اللَّهُ
 عَنْهُ وَ أَرْضَاهُ وَ نَضَّرَ وَجْهَهُ - يَجْرِي عِنْدَنَا مَجْرَاهُ وَ يَسُدُّ
 مَسَدَّهُ وَ عَنَّا أَمْرًا يَا مَرُّ الْإِبْنِ وَ بِهِ يَعْمَلُ. تَوَلَّاهُ اللَّهُ فَأَتَتْهُ إِلَى
 قَوْلِهِ وَ عَرَّفَ مُعَامَلَتَنَا ذَلِكَ.»^۳

«پسر - که همواره خدایش نگاه دارد - پیوسته در روزگار حیات و زمان
 زندگی پدر - که خدا از او راضی باشد و او را خشنود بدارد و چهره او را
 نورانی فرماید - مورد وثوق و اطمینان ما بود. او اینک همان جایگاه
 پدر را نزد ما دارد و جانشین اوست. آن‌چه فرزند امر می‌کند به

۱ - غیبت شیخ طوسی: ۲۲۰.

۲ - همان.

۳ - همان.

دستور ماست و پیوسته به فرمان ما عامل است. خدا او را ولی خود بدارد.

سخن او را شنوا باش و رفتار ما را با او (بشناس و) بشناسان.»

نواده دختری جناب محمد بن عثمان از شیوخ و پیران و مشایخ و آگاهان چنین نقل کرده است:

پیوسته شیعه بر عدالت جناب عثمان بن سعید و محمد بن عثمان ثابت و پابرجا بودند تا آن که عثمان بن سعید - رحمه الله - از دنیا رفت و پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان او را غسل داد (و به خاک سپرد) و مباشرت همه کارها به عهده او قرار گرفت.

شیعیان بر عدالت و امانت او - در سایه نص و تصریحی که رسیده بود و امر به رجوع به او حتی از زمان امام یازدهم علیه السلام شده بود - گرد آمدند. آن ها هیچ اختلافی در عدالت او و تردیدی در امانت او نداشتند و توقیعات و نامه ها در مهمات شیعیان به وسیله او - با همان خطی که در زمان حیات پدرش می رسید - صادر می شد و شیعه جز او کسی را در این مهم نمی شناخت و به دیگری مراجعه نمی کرد.

از او دلائل و براهین بسیاری - که بیانگر مقام نیابت و سفارت او و ارتباطش با حضرت صاحب الامر علیه السلام است - نقل شده و معجزاتی از امام علیه السلام به دست او ظاهر گردیده و از مطالب فراوانی خبر داده است که موجب ازدیاد بصیرت شیعیان در امر او شده است.^۱

خوب است به عنوان نمونه، مواردی از کرامات و دلائل او

بیاوریم:

جعفر بن احمد بن متیل گوید: جناب ابوجعفر محمد بن عثمان مرا احضار کرد و دو پارچه با کیسه‌ای که در آن مقداری پول بود، به من داد و گفت: همین الآن خودت باید به شهر واسط بروی و آنچه را به تو دادم به اولین کسی که در موقع بالا رفتن برای سوار شدن مرکب و عبور از شط واسط دیدار کردی، بسپاری.

جعفر گوید: من از این گفتار و پیشنهاد جناب ابوجعفر (محمد بن عثمان) دلگیر گشتم و با خود گفتم: چون منی را برای انجام این عمل کوچک و بی‌ارزش روانه می‌دارد! ولی در هر حال، برای انجام فرمانش - چون سفیر ناحیه مقدسه و نایب امام عصر علیه السلام بود - سوار مرکب شدم و به واسط رفتم.

در واسط از اولین کسی که دیدار کردم، جوایب حسین بن قطة صیدلانی (= داروفروش) شدم. که وکیل وقف در واسط بود. گفت: خودم هستم؛ تو که‌ای؟ گفتم: ابوجعفر (محمد بن عثمان) عمری به تو سلام رسانده و این دو پارچه و این کیسه را داده است که به تو تسلیم کنم. او گفت: الحمد لله؛ زیرا محمد بن عبدالله حائری از دنیا رفته است و من برای فراهم کردن کفن او بیرون آمدم. آن‌گاه (بسته‌ی) پارچه‌ها را باز کرد؛ دید آنچه مورد نیاز کفن است موجود است و کافور هم همراه دارد و در آن کیسه هم مخارج تجهیز و تدفین اوست! جنازه او را تشییع و سپس مراجعت کردم.^۱

ماجرای مفصل دیگری را در کتب حدیث نقل کرده‌اند که حاوی نکات ارزنده‌ی اعتقادی و اخلاقی است و بیانگر جایگاه و منزلت

جناب محمد بن عثمان و ارتباطش با حضرت صاحب الزمان
- عجل الله تعالی فرجه الشریف - است.

احمد دینوری سراج - که کنیه اش ابوالعباس و لقبش آستاره بود -
گوید: از رحلت امام یازدهم علیه السلام یکی دو سال گذشته بود. از اردبیل
به عزم حج رفتم؛ در حالی که مردم در حیرت و سرگردانی بودند
(چون امام عسکری علیه السلام از دنیا رفته بودند و به امام و حجّت بعد
هم دسترسی نداشتند). اهل دینور^۱ که مرا دیدند، شاد و مسرور
شدند. شیعیان آن سامان نزد من جمع شده گفتند: ۱۶۰۰۰ دینار از
مال موالی و آقایان ما (حضرات معصومین علیهم السلام) نزد ما گرد آمده
است. می خواهیم آن ها را به تو بدهیم تا به محلّش برسانی.

من در جواب آن ها گفتم: روزگار حیرت است و شناختی نسبت به
باب و وسیله ارتباط با امام علیه السلام در این زمان نداریم. گفتند: گزینش
تو برای انجام این مهم از این جهت است که ما به تو اعتماد و
اطمینان داریم و از تو می خواهیم که این اموال را بدون حجّت و
برهان به کسی نسپاری.

ناگزیر اموال را - که در کیسه های متعددی بود و هر کدام به نام
کسی - نزد من آوردند و آن ها را با خود بردم تا به قرمیسین^۲
رسیدم. جناب احمد بن الحسن بن الحسن در آن جا مقیم بود. برای
دیدار او نزد او رفتم. سلام کردم. از ملاقات من شاد و مسرور شد.
سپس کیسه ای را - که در آن هزار دینار بود - با چند صندوق و جامه

۱ - دینور: شهری قدیمی که در بیست و چند فرسخی همدان نزدیک قرمیسین واقع بوده و به
دست امیر تیمور به طور کلی خراب شده است. اقتباس از لغت نامه دهخدا.

۲ - قرمیسین: معرّب کرمانشاهان است. لغت نامه دهخدا.

دان بسته‌بندی شده‌ی رنگارنگ - که نمی‌دانستم میان آن‌ها چیست - به من داد و گفت: این‌ها را با خود ببر؛ ولی بدون حجت و برهان، در اختیار کسی قرار مده. من جامه‌ها و دینارها را گرفتم و به سوی بغداد رفتم.

از لحظه ورودم به بغداد، تمام همتم این بود بدانم چه کسی را به عنوان نایب امام علیه السلام معرفی می‌کنند و می‌شناسند. گفتند: در این‌جا مردی است به نام باقطانی که مدعی نیابت است و دیگری به نام اسحاق احمر که او هم همین ادعا را دارد و شخص آخری است به نام ابوجعفر (محمد بن عثمان) عمری که او هم داعیه نیابت دارد. نخست نزد باقطانی رفتم. دیدم پیرمردی است با هیبت و شخصیت ظاهری. مرکبش اسبی عربی است و غلامان بسیاری خدمت‌گزار اویند و مردم نزد او به مناظره و گفت‌گو مشغول‌اند. وارد شدم و سلام کردم. به من خوش آمد و مرحبا گفت و نزدیک خود خواند و مسرت و محبت نمود. مدت زیادی نزد او نشستم تا بیشتر مردم رفتند. سپس از دین من پرسید. گفتم: مردی از اهل دینورم. مقداری مال همراه دارم که باید تسلیم کنم. گفت: بیاور. گفتم حجت و برهانی باید. گفت: فردا بیا. فردا رفتم؛ حجتی نیافتم. روز سوم رفتم؛ برهانی ندیدم.

از آن‌جا نزد اسحاق احمر رفتم. او را جوانی نظیف و تمیز یافتم که منزلش بزرگ‌تر از منزل باقطانی بود و مرکب و لباس‌ها و متعلقاتش بهتر از او می‌نمود و غلامان بیشتری در اختیار داشت و جمع زیادتری دورش جمع بودند. بر او وارد شدم و سلام کردم.

مرحبا و خوش آمد گفت و نزدیک خود جا داد. صبر کردم تا جمعیت کم شد. از حاجت من پرسید. آنچه را به باقطنانی گفته بودم برای او هم نقل کردم. تا سه روز پیوسته نزد او می‌رفتم؛ ولی حجت و برهانی برای من نیاورد.

آن‌گاه نزد ابوجعفر (محمّدبن عثمان) عمری رفتم. او را پیرمردی متواضع یافتم که پارچه سفیدی (به صورت شال کمر) بر شکم بسته و بر نمدی در اطاق کوچکی نشسته بود؛ در حالی که نه غلامی داشت و نه آن مرکب و تجملات و زیور و پیرایه‌ها. که در خانه آن دو دیده بودم. نزد او یافت می‌شد. بر او سلام کردم و پاسخ شنیدم. مرا به خود نزدیک کرد و با گشاده رویی با من روبه‌رو شد. سپس جویای حالم گردید. داستان را برای او گفتم که از کوهستان آمده‌ام و مالی همراه دارم. گفت: اگر دوست داری آنچه آورده‌ای به آن کسی که واجب است برسد، باید به سامرا بروی و جویای خانه ابن‌الرضا شوی و فلان وکیل را سراغ بگیری. خانه ابن‌الرضا در آن وقت آباد بود و اهل خانه در آن بودند. که آنچه را می‌خواهی در آن جا می‌یابی.

از نزد او بیرون شده به سامرا رفتم. به خانه ابن‌الرضا رسیدم و جویای آن وکیل گشتم. دربان گفت: به کاری در خانه مشغول است؛ به زودی می‌آید. دم در به انتظار آمدنش نشستم. ساعتی گذشت. بیرون آمد. برخاستم و به او سلام کردم.

دست مرا گرفت و به اطاقی برد و جویای حال من شد. برای او گفتم که اموالی آورده‌ام و باید با حجت و برهان تسلیم کنم. گفت:

باشد. برایم غذا آوردند. گفت: غذا بخور و استراحت کن؛ زیرا خسته‌ای. ساعتی تا نماز فرصت هست. آنچه را مقصود توست می‌آورم. من هم غذا خوردم و خوابیدم.

موقع نماز، برخاستم و نماز خواندم. سپس شستشو کردم و با شادابی به حجره آن مرد برگشتم و آرام گرفتم. ربعی از شب که گذشت، با نامه‌ای نزد من آمد که این جملات در آن نوشته شده بود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَافِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدُّيْنُورِيُّ وَحَمَلَ سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفَ دِينَارٍ فِي كَذَا وَكَذَا صِرَّةً، فِيهَا صِرَّةٌ فَلانِ بْنِ فلانٍ، كَذَا وَكَذَا دِينَاراً...»

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. احمد بن محمد دینوری آمده و ۱۶۰۰۰ دینار در چند کیسه آورده است. در میان آن‌ها کیسه‌ای متعلق به فلانی است که این مقدار دینار در اوست (...تا آن که همه کیسه‌ها را با نام و نشان و مقدار، مرقوم فرموده بود. در ادامه نیز آمده بود:) و کیسه‌ای فلانی ذَرَّاعٌ^۱ شانزده دینار است

شیطان مرا وسوسه کرد. با خود گفتم: آقای من به این اموال از من آگاه‌تر است؟! پیوسته نامه را می‌خواندم و یکایک کیسه‌ها را با نام صاحبانش می‌یافتم تا به آخر رسیدم دیدم. در آخر آن نوشته شده که از قرمیسین از نزد احمد بن الحسن مادرانی کیسه‌ای که هزار دینار در اوست آورده‌ای و این مقدار جامه و پارچه و یکایک پارچه‌ها را با رنگ و خصوصیات و نام و نشان برشمرده بود.

حمد و شکر و سپاس حق را بر این نعمت که بر من منت نهاده و

۱- برای ذراع معنایی یافت نشد. در نسخه دیگر، مراغی است. شاید درست این باشد.

شک را از دلم زدوده است به جا آوردم. سپس امر کرد همه‌ی آنچه را آورده‌ام به موردی که جناب ابوجعفر (محمّدبن عثمان عمّری) رهنمون می‌شود تسلیم کنم. لذا به بغداد برگشتم و خدمت محمّدبن عثمان رسیدم. رفت و برگشت من سه روز طول کشیده بود. مرا که دید، گفت: چرا نرفتی؟ گفتم: سرورم، من از شهر سامرا برمی‌گردم. در این میان که با او گفتگو می‌کردم، نامه‌ای از مولای ما حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - به دست جناب محمّدبن عثمان رسید و در آن همه‌ی آنچه در نوشته من رقم خورده بود ثبت بود. او هم امر کرد همه‌ی آنچه را آورده‌ام به جناب ابوجعفر محمّدبن احمدبن جعفر قطّان قمی تسلیم کنم. فرمانش را امتثال کردم و همه آنچه را آورده بودم به خانه‌ی محمّدبن احمدبن جعفر قطّان قمی بردم و تسلیم او کردم و به حج رفتم.

وقتی به دینور برگشتم. مردم نزد من جمع شدند. من هم آن نوشته‌ای را که وکیل آن حضرت به من داده بود بر آنان خواندم. وقتی به کیسه‌ای که به نام ذراع^۱ بود رسیدم، او از هوش رفت و به زمین افتاد. او را به حال آوردیم چون به هوش آمد، سجده شکر گزارد و گفت:

خدای را حمد می‌کنم که بر ما به هدایت منت نهاد. حال دانستم که زمین از حجت خالی نمی‌ماند. به خدا قسم، این کیسه را این ذراع به من داده بود و کسی جز خدای - عزوجل - بر آن آگاهی نداشت! پس از دینور، به دیدار ابوالحسن مادرانی شتافتم و مایه‌ی او

گفتم و نوشته را برایش خواندم. گفت: سبحان الله! در هر چه شک داشته باشم، در این تردیدی ندارم که خدای - عزوجل - زمین را از حجت خالی نمی‌گذارد.^۱

ماجرای دیگری نیز نقل شده است که بیانگر سفارت و کرامت و ارتباط جناب محمدبن عثمان و آگاهی او از خرد و کلان کارها و ریز و درشت امور است.

از نواحی قم، مقداری مال آورده بودند که جناب محمدبن عثمان به حضرت صاحب الأمر برساند. وقتی حامل اموال و آورنده اجناس به بغداد رسید و آنچه را آورده بود به حضور جناب ابوجعفر محمدبن عثمان تقدیم کرد، خواست خداحافظی کند و برگردد. محمدبن عثمان به او گفت: چیزی از آنچه به تو سپرده بودند باقی مانده است؛ کجاست؟ رسول و آورنده‌ی اموال گفت: آقای من، همه آنچه را به من داده بودند تقدیم کردم و چیزی نزد من باقی نمانده است. دیگر بار جناب ابوجعفر گفت: چرا؛ چیزی باقی مانده است. برگرد و به جست‌وجو پرداز تا یادت آید چه باقی مانده است.

مرد چند روزی در اندیشه و فکر بود؛ به جایی نرسید و کسی هم به او خبری نداد. لذا برای بار دیگر به حضور جناب محمدبن عثمان آمد و گفت: هیچ چیز از آنچه به من سپرده بودند تا به شما برسانم باقی نمانده است؛ همه را تقدیم حضورتان داشته‌ام. جناب ابوجعفر به او گفت: (امام علیؑ) می‌فرمایند: آن دو پارچه‌ای را که فلانی به تو سپرد چه کردی؟ ناگهان آن مرد یادش آمد گفت: آری، به خدا

سوگند - آقای من - فراموش کرده بودم و از یادم رفته بود. الآن هم نمی‌دانم کجا گذارده‌ام. دیگر بار برگشت و همه‌ی لوازم و اثاثی را که همراه داشت جست‌وجو کرد. آن‌ها را گشود و باز کرد تا شاید پیدا کند؛ ولی چیزی دستگیرش نشد. از همه‌ی کسانی که جنسی به آن‌ها داده بود، پرسید؛ اطلاعی حاصل نکرد.

بار دیگر نزد محمّدبن عثمان برگشت و دست نیافتن و پیدا نشدن آن دو پارچه را به عرض رساند. جناب ابوجعفر به او گفت: می‌فرمایند: نزد فلان پنبه فروش - که دو عدل پنبه در سرای پنبه فروش‌ها به او دادی - برو و یکی از آن دو عدل پنبه را - که بر آن فلان جملات نوشته است - بازکن. در کنار آن عدل و بسته، آن دو پارچه را می‌یابی. مرد از این خبرهای دقیق محمّدبن عثمان غرق شگفت و حیرت گردید و آن گونه که خبر داده بود، به سراغ پنبه فروش و عدل‌های پنبه رفت و آن عدل و بسته‌ای را که گفته بود باز کرد. ناگهان با آن دو پارچه در کنار آن عدل پنبه روبه رو شد! پارچه‌ها را برداشت و به حضور جناب محمّدبن عثمان آمد و تقدیم کرد و گفت: به خدا سوگند، فراموش کرده بودم و نمی‌دانستم کجا گذارده‌ام؛ چون وقتی بارها را بستم، این دو پارچه باقی مانده بود. آن‌ها را کنار عدل پنبه گذاردم تا محفوظ‌تر بماند.

مرد برگشت و آنچه را از جناب ابوجعفر دیده و شنیده بود نقل می‌کرد؛ امور شگفتی که جز پیامبر یا امام - در سایه‌ی اخبار آن خدایی که به سرائر عالم و پنهانی‌ها و راز سینه‌ها آگاه است - کسی با خبر نیست. او معرفت و شناختی نسبت به جناب محمّدبن عثمان

نداشت؛ فقط او را همانند تجار که شخص امین و مورد اطمینانی را انتخاب می‌کنند و به وسیله او اجناس را به طرف‌های مورد معامله در دیگر شهرها می‌فرستند - و چه بسا آن واسطه از خصوصیات فرستنده و گیرنده و متاع، اطلاع و آگاهی ندارد - انتخاب کرده بودند؛ مضاف بر این که هیچ تذکره و برگه و هیچ بارنامه و رسید کالا و صورت و یادداشتی در اختیار این مرد نبود تا به جناب ابوجعفر برساند و او از این طریق بداند که اجناس چیست و فرستندگان کیان‌اند؛ زیرا که امر بسیار سخت و دشوار بود و زمان حساس و خطرناک.

روزگار حکومت معتضد عباسی بود که از شمشیرها، به اصطلاح مشهور، خون می‌چکید و از امر سفارت، تنها به صورت سرّی میان جمعی خاص سخن می‌رفت که اهلیت داشتند. از این رو، اموالی را که برای جناب محمدبن عثمان می‌فرستادند به وسیله کسانی ارسال می‌داشتند که از جریان بی‌خبر بودند تا کسی شک نکند و موجبات مصادره اموال و جلب افراد فراهم نیاید. به حامل اجناس و رسول اموال نیز می‌گفتند: این اجناس را به فلان جا می‌بری و تحویل می‌دهی؛ بی آن که باخبر باشد داستان چیست. هیچ کاغذ و نوشته بارنامه و مدرکی هم به دست او نمی‌دادند تا خود آن شخص هم از واقعیت مطلع نگردد.^۱

از دیگر وقایعی که در این راستا، یاد کرد آن مناسب به نظر می‌رسد و حاوی نکات ارزنده و آموزنده‌ای است این روی داد است:

ابوالحسن مسترقّ ضریر گویند: من روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان ناصر الدولة^۱ بودم. صحبت از ناحیه مقدسه به میان آمد. او گفت:

من نظر خوبی نسبت به آن مقام نداشتم و پیوسته در مقام تنقیص و تحقیر بر می آمدم تا آن که روزی عمویم حسین^۲ وارد مجلس شد. من شروع کردم همان اُحرف‌های همیشه را نسبت به ناحیه مقدسه گفتن و از آن به بدی یاد کردن. او به من گفت: پسر جان، من هم سابقاً همین حرف‌های تو را می زدم و طرز فکر تو را داشتم تا آن که مرا به ولایت قم خواندند و به حکومت آن جا نصب کردند؛ زیرا کار آن ناحیه و سامان بر سلطان سخت شده بود و هرکس را به آن سوی فرستادند، اهل آن جا با او جنگ می کردند و تسلیم نمی شدند تا آن که لشکری در اختیار من گذاردند و من به آن طرف

۱ - حمدان نام دولتی است که در زمان خلافت عباسیان در جزیره و سوریه فرمانروایی داشتند. و ابوالهیجا عبدالله بن حمدان رئیس این سلاله بود. در تاریخ ۳۲۲ در مدافعه قاهر بالله مقتول گردید و پسر ارشدش ناصرالدوله حسن جانشین پدر شد. (لغت نامه دهخدا، حمدان)

حسن بن عبدالله بن حمدان از امرای حمدانی برادر سیف الدوله حمدانی در آغاز قرن چهارم در دربار عباسی بود و به امارت موصل رسید. و لقب ناصرالدوله گرفت و در پیری خشونت گرفت. پس پسرانش به ریاست فضل الله ملقب به غضنفر او را در سال ۳۵۶ ق گرفته به دژ اردمشت زندان کردند و در آن جا در سال ۳۵۸ درگذشت. (لغت نامه دهخدا، حسن بن عبدالله)

۲ - حسین بن حمدان بن حمدون تغلیبی متوفای ۳۰۶ ق ۹۱۸ م عموی سیف الدوله ی حمدانی و رئیس حمدانیان است. در سال ۲۸۳ ق، به دستور معتضد، هارون بن عبدالله خارجی را شکست داد و او را اسیر کرد و مقام عالی یافت و در نزاع ابن معتضد با مقتدر، طرف داری ابن معتز کرد و پس از پیروزی مقتدر، حسین با خانواده اش به موصل گریخت و سپس مقتدر به او امان داد و به امارت قم فرستاد. باز در آن جا یاغی شد؛ و لیکن به زودی به اطاعت بازگشت و امارت دیار ربیعہ یافت و در آن جا باز سرپیچی کرد؛ لیکن این بار نیز مغلوب شد و او را در ۳۰۳ ق به بغداد برده به حبس مقتدر انداختند و در ۳۰۶ کشتند. (لغت نامه دهخدا، حسین حمدانی)

حرکت کردم.

وقتی به ناحیه طرز (که محله‌ای است در اصفهان)^۱ رسیدم، برای شکار بیرون رفتم. صیدی از برابرم گریخت. او را تعقیب کردم و مقدار زیادی دنبالش رفتم تا به نهری رسیدم. قدم در آن نهادم. هرچه پیش می‌رفتم، آن نهر وسیع‌تر می‌شد. در این میان، سواری در برابرم ظاهر شد که بر مادیانی شهباء^۲ سوار و بود عمامه خز سبزرنگی به سر داشت. جز دیدگانش چیزی نمودار نبود و در پایش چکمه‌های سرخ رنگی بود. به من گفت: حسین! (به اسم مرا صدا زد) نه به لقب امارت و ریاست و نه به کنیه. که نشان احترام است. گفتم: چه می‌خواهی؟ گفت:

«لِمَ تَزْرِي عَلَى النَّاحِيَةِ وَ لِمَ تَمْنَعُ أَصْحَابِي خُمْسَ مَالِكَ؟»

«چرا نسبت به ناحیه (ی مقدسه) عیب و عتاب می‌آوری و چرا پنج‌یک مالت را از یاران من منع می‌کنی؟!»

با این که من مرد وقور و آدم با جرأتی بودم و از چیزی نمی‌ترسیدم، ناگهان لرزه بر اندامم افتاد و هیبت او مرا گرفت. بدو گفتم: أَفْعَلُ يَا سَيِّدِي مَا تَأْمُرُ بِهِ (ای آقای من! آنچه را می‌فرمایید انجام می‌دهم). فرمود: وقتی به محلی که به سوی آن می‌روی رسیدی، بدون جنگ و نبرد و مانع و رادع، وارد می‌شوی. از آنچه در آنجا فراهم آوردی و کسب کردی یک پنجم را به مستحقان آن برسان. گفتم: السَّمْعُ وَ الطَّاعَةُ (بِه گوش دل پذیرایم). فرمود: اِمْنِ

۱- القاموس المحيط ۲: ۱۸۰.

۲- خاکستری، سپید آمیخته به سیاه.

راشداً (برو که رشد و خیر بدرقهٔ راحت باشد).

سپس عنان مرکبش را برگرداند و رفت. نفهمیدم در چه مسیر قدم نهاد. هرچه راست و چپم را گشتم، اثری از او ندیدم. ترسم بیشتر شد و به سوی سپاهیانم برگشتم و حادثه را از یاد بردم.

وقتی به قم رسیدم، در نظرم چنین بود که باید با اهل آن جا بجنگم؛ ولی دیدم مردم آن شهر نزد من آمدند و گفتند: ما با کسانی که به شهرمان می آمدند، می جنگیدیم؛ چون با ما مخالف بودند؛ ولی شما که آمده اید با ما مخالفتی ندارید. وارد شهر شوید و به تدبیر امور - هر طور مصلحت می بینید - پردازید. من مدتی در قم ماندم و اموالی بیش از آنچه توقع داشتم کسب کردم؛ ولی سخن چینان از من نزد سلطان سعایت کردند و بر اقامت طولانی و کسب اموال بسیار بر من حسد بردند. لذا از حکومت قم عزل شدم و به بغداد برگشتم.

ابتدا به دربار سلطان و خانهٔ خلیفه رفتم و بر او سلام کردم. سپس به منزل خودم آمدم. مردم به دیدن من می آمدند. از جملهٔ آنها محمدبن عثمان عمّری بود. او مردم را شکافت و از میان آنان عبور کرد و پیش آمد تا بر متکای من تکیه زد! از این کار او خشمگین گشتم؛ اما او همچنان نشسته بود. مردم برای دیدن من می آمدند و می رفتند. هر لحظه غیظ و غضب من (از این که در حضور مردم، کسی بر جایگاه من امیر تکیه زده است) بیشتر می شد.

وقتی مجلس خلوت شد، به من نزدیک شد و گفت: میان من و تو سّری هست؛ بشنو. گفتم: بگو. گفت: صاحب آن مرکب شهباب (=

مادیان خاکستری) در کنار نهر می‌گوید: «ما به وعده خود وفا کردیم! به یاد ماجرا افتادم و بر خود لرزیدم و گفتم: السَّمْعُ وَالطُّاعَةُ! آن‌گاه برخاستم؛ دست او را گرفتم و خزانه‌های اموالم را گشودم و در اختیار او گذاردم. او هم پیای آن‌ها را مخمس می‌کرد و پنج یک هر کدام را محاسبه می‌کرد تا آن‌جا که حتی چیزی را هم که از اموالم فراموش کرده بودم تخمیس کرد. بعد از این رخداد، من هیچ شکّی در امر ناحیه مقدّسه ندارم.

من (حسن بن عبدالله بن حمدان) هم - از آن زمان که این جریان را از عمویم ابو عبدالله (حسین بن حمدان) شنیدم - از شکّ و تردید بیرون آمدم.^۱

چنین به نظر می‌رسد این چند نمونه‌ای که آوردیم - برای اثبات مقام سفارت و ارتباط جناب محمد بن عثمان غمری با آن پرده نشین حریم لم یزلی حضرت ابی‌صالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و ظهور و بروز دلائل و کرامات به دست او - کافی باشد. نوشتار را با پی‌گیری شرح حال آن سفیر صاحب کرامت ادامه دهیم.

قبلاً باید به این حقیقت اعتراف نماییم که زندگانی این پسر (جناب محمد بن عثمان) و آن پدر (جناب عثمان بن سعید) از جهات بسیاری در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. شاید روزگار سخت تقیه و تحفظ بر نفوس شیعه و اموال امام علیه السلام و تعقیب و پی‌گیری بسیار دقیق هیئت حاکمه برای دست‌یابی به آن وجود مقدّس یا

کسانی که با حضرتش در تماس و ارتباط بوده‌اند این ابهام را فراهم آورده است.

به طور کلی، سال‌های نخست غیبت صغری سال‌های بسیار حساسی بود؛ زیرا خلفای غاصب آل عباسی و سردمداران حکومت را بیم و ترسی فراگرفته بود و هر آن احتمال این می‌رفت که از ناحیه آن فرزندی که از امام یازدهم علیه السلام به جا مانده و به او دست‌رسی پیدا نکرده‌اند، قیامی بر آنان برپا شود یا حضرتش جمعی را بر هیئت حاکمه به شورش وادارد و بنیاد حکومتشان بر باد رود؛ به ویژه آن که، بیش و کم، مطالبی هم از احادیث و روایات و خبرهای رسیده از پیامبر اکرم و سایر حضرات معصومین علیهم السلام به گوششان رسیده بود و پیوسته نگران این بودند که نکند آن چه گفته‌اند در زمان ما و نسبت به حکومت ما فرارسد.

این بود که همه همت هیئت حاکمه مصروف پی‌گیری و ردیابی آن وجود مقدس بود که بیم داشتند به زندگی ظالمانه و حیات خودکامه‌ی آنان خاتمه دهد؛ همان بیمی که فرعون و فرعونیان نسبت به حضرت موسی علیه السلام داشتند. فرعونیان می‌گفتند: پیش از این که او بر ما بشورد، ما به زندگی‌اش خاتمه می‌دهیم و مجالی برای او باقی نمی‌گذاریم. عجیب است خیره‌سری آدمی و پند نگرفتن و عبرت نیاموزی او!

داستان فرعون و حضرت موسی علیه السلام را می‌دانیم. چون اراده خدا تعلق گرفته بود، تمام تلاش‌های فرعون صاحب داعیه **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى** بی‌ثمر ماند؛ موسی به وجود آمد و در دامان خود او پرورش

یافت و ریشه‌ی او را برکند. آن وجود مقدّس هم درست در دل منطقه نظامی خلیفه‌ی عباسی و در محدوده‌ی قصر سلطنتی و مرکز حکومت او به دنیا آمد و زندگی کرد. این حقیقتی که اشاره کردیم از آخرین جریانی که آوردیم صریحاً استفاده می‌شود.

إِنَّ الْأَمْرَ كَانَ حَادًّا فِي زَمَانِ الْمُعْتَصِدِ وَالسَّيْفُ يَقَطُرُ دَمًا كَمَا يُقَالُ وَكَانَ سِرًّا يَبِينُ الْخَاصُّ مِنْ أَهْلِ هَذَا الشَّأْنِ^۱

آن گونه که گفته می‌شود، کار در روزگار معتضد عباسی (دومین خلیفه‌ی عباسی در عصر غیبت صغری) بسیار سخت و دشوار و تند و تیز بود. از شمشیرها خون می‌چکید و امر (آن حضرت و سفارت سفیران و سایر آنچه به آن وجود مقدّس مربوط بود) به صورت سرّ و پنهانی میان خاصّانی که اهلیت داشتند - مورد گفت‌وگو قرار می‌گرفت.

در چنین هنگامه‌ای، معلوم است اخبار مربوط به این دو سفیر - که در چونان روزگاری می‌زیسته‌اند و نوک مخروط و محور این امر بوده‌اند - در چه هاله‌ای از ابهام و پرده‌ای از استتار قرار داشته است و معلوم نبودن زمان ولادت یا روزگار رحلت و سایر خصوصیات زندگی آنان کاملاً طبیعی می‌نماید و هیچ تعجّبی ندارد. اگر تعجّبی هست، در همین مقدار از آثار و امور متعلّق به آنان است که باقی مانده و به دست ما رسیده است. شاید خواست حق چنین بوده است.

زحمات سلف صالح ما و پی‌گیری و تحفّظ آنان بر آنچه به

دستشان می‌رسیده در این کار نقش حسّاسی را ایفا کرده است و همه‌ی آنان حقّ بزرگی بر ما دارند؛ به‌خصوص شیخ الطائفه مرحوم محمّد بن الحسن الطوسی - قدّس الله سرّه القُدوسی - که بسیاری از اطلاعات مربوط به سفیران را مدیون آن بزرگ مردیم.

با توجه به این حقیقت که کم ترک الأوّل للأخیر^۱، در سایه کندوکاوی که در موقع فراهم آوردن این اوراق و رقم زدن این سطور و خطوط داشته‌ایم و با استمدادی که از خودشان کرده‌ایم، به نکات و دقایقی آگاه شده‌ایم که تا حدودی در این زمینه راه‌گشا است و می‌تواند قسمتی از مبهمات را روشن سازد. در این جا این نکات تاریخی را به عزیزان خواننده تقدیم می‌داریم.

از سند یک حدیث - که مرحوم شیخ طوسی آن را در کتاب شریف غیبت آورده است - استفاده می‌شود که درگذشت جناب عثمان بن سعید مسلماً قبل از سال ۲۸۰ بوده است. بنابراین، آغاز سفارت فرزندش جناب محمّد بن عثمان بعد از آن زمان نبوده بلکه چه بسا قبل بوده است. آن سند این است:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ حَمُوَيْهَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الرَّازِيِّ فِي سَنَةِ ثَمَانِينَ وَمِائَتَيْنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارِ الْأَهْوَازِيِّ أَنَّهُ خَرَجَ إِلَيْهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِي عَمْرٍو...^۲

محمّد بن همّام گوید: محمّد بن حمویه در سال ۲۸۰ برای من روایت

۱ - چه بسیار چیزها (و کارهای ناتمام) که پیشینیان برای آیندگان گذاشتند!

۲ - غیبت شیخ طوسی: ۲۲۰.

کرد که: محمد بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی به من گفت: بعد از درگذشت جناب عثمان بن سعید عمری، نامه‌ای برای من از ناحیه مقدسه رسید...

این نامه راجع به وثاقت و درستی جناب محمد بن عثمان است که قبلاً آوردیم. در این سند آمده است که در سال ۲۸۰ هجری، محمد بن حمویه برای محمد بن همام این حدیث را نقل کرده و از نقل ابن مهزیار خبر داده و او گفته است: بعد از رحلت جناب عثمان بن سعید، این توفیق شریف رسید. از این گزارش معلوم می‌شود نقل ابن مهزیار قبل از این تاریخ بوده و درگذشت جناب عثمان بن سعید قبل از آن تاریخ بوده است؛ زیرا گفته است: بعد از فوت او این نامه برای من از ناحیه مقدسه صادر شد.

در هر حال، آنچه مسلم است رحلت آن جناب باید مدتی قبل از سال ۲۸۰ واقع شده باشد و آغاز سفارت جناب محمد بن عثمان هم مدتی قبل از سال ۲۸۰ بوده است. این مقدار فعلاً از سند این روایت دانسته می‌شود که درگذشت سفیر نخستین و آغاز سفارت سفیر دومین شاید چند سالی قبل از سال ۲۸۰ هجری قمری واقع شده است.

از دیگر حدیثی که مرحوم شیخ طوسی از همین ابوعلی محمد بن همام آورده است، می‌توان مطلب بالاتری از جهت تاریخی برداشت کرد و آن این است که احمد بن هلال سفارت جناب محمد بن عثمان را نمی‌پذیرفت و انکار می‌کرد؛ در حالی که نیابت پدرش عثمان بن سعید را قبول داشت.^۱ با توجه به این که

احمد بن هلال از اصحاب حضرت عسکری علیه السلام است و علمای رجال او را متولد سال ۱۸۰ و متوفای سال ۲۶۷ هجری دانسته‌اند، می‌توان استفاده کرد که زمان رحلت جناب عثمان بن سعید و آغاز سفارت فرزندش جناب محمد بن عثمان حتی قبل از سال ۲۶۷ هجری بوده است.

نتیجه این می‌شود که چه بسا دوران سفارت جناب عثمان بن سعید در روزگار غیبت صغری بیش از هفت سال نبوده بلکه ممکن است کمتر از آن هم بوده است و متقابلاً روزگار سفارت پسرش جناب محمد بن عثمان نزدیک به چهل سال می‌شود و طولانی‌ترین دوران سفارت را در عصر غیبت به خود اختصاص می‌دهد.

به عبارت دیگر، روزگار سفارت او به تنهایی در عصر غیبت صغری بیش از مجموع دوران سفارت سه سفیر دیگر یعنی جناب عثمان بن سعید و حسین بن روح نوبختی و علی بن محمد سمري است؛ زیرا آنان مجموعاً حدود سی سال حائز این مقام بوده‌اند و جناب محمد بن عثمان به تنهایی حدود چهل سال این منصب را داشته است. این امری است بسیار مهم و شایان توجه.

خدا را در این نیمه شب بر دست یابی و آگاهی نسبت به این امری که یاد شد شاکر و سپاس گزارم. امید است معرفت بیشتری به همه ما نسبت به خود و اولیایش خاندان رسالت علیهم السلام و سفرای دربار ولایت مدارشان ارزانی دارد.

با توجه به آنچه آوردیم، طبیعی است که حوادث و روی دادها

و گفت و شنودها و توقیعات و نامه‌ها و سؤال جواب‌ها و پرسش پاسخ‌ها و سایر مسائل و امور مربوط به شیعیان در دوران سفارت او بیش از سایر سفیران بوده باشد. ان شاء الله، در نوشته‌های بعدی آن‌ها را پی در پی می‌آوریم و در نوشتاری مستقل - حدیث نامه‌ها - توقیعات را بررسی می‌کنیم.

ابوعلی محمدبن همام - که گویا رابطه نزدیکی با جناب محمدبن عثمان داشته است و ما بسیاری از مطالب مربوط به آن عالی جناب را وام‌دار اویم - درباره نقش انگشتی محمدبن عثمان سخنی آورده است که با هم می‌خوانیم:

وَعَلَى خَاتَمِ أَبِي جَعْفَرِ السَّمَانِ - رَضِيَ اللهُ عَنْهُ - لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ. فَسَأَلْتُهُ عَنْهُ فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو مُحَمَّدٍ - يَعْنِي صَاحِبَ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَالُوا: «كَانَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَاتَمٌ فِضَّةٌ عَقِيقٌ فَلَمَّا حَضَرَتْهَا الْوَفَاةُ دَفَعَتْهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ دَفَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَاشْتَهَيْتُ أَنْ أَنْقُشَ عَلَيْهِ شَيْئاً فَرَأَيْتُ فِي النَّوْمِ الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ عَلَى نَبِيْنَا وَآلِهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا رُوحَ اللهِ مَا أَنْقُشَ عَلَى خَاتَمِي هَذَا؟ قَالَ: أَنْقُشَ عَلَيْهِ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ فَإِنَّهُ أَوَّلُ التَّوْرَةِ وَآخِرُ الْإِنْجِيلِ.»^۱

بر انگشتی جناب ابوجعفر سمان (محمدبن عثمان عمری) - که مشمول رضایت پروردگار باشد - این ذکر شریف نقش بسته بود: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ الْمُبِينُ. از او پرسیدم: چرا این جمله را

نقش خاتم خود قرار داده‌اید؟ گفت: حضرت عسکری علیه السلام از پدران بزرگوارش برای من نقل فرمود که آنان فرموده‌اند:

«حضرت فاطمه علیها السلام انگشتر عقیقی داشت. آن زمان که از دنیا رفت، آن را به نور دیده‌اش حضرت مجتبی علیه السلام مرحمت فرمود و چون رحلت آن حضرت فرارسید، آن را به برادرش امام حسین علیه السلام بخشید. حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود: مایل بودم بر این انگشتر (که مرحمتی برادر و یادگار مادرم بود) چیزی حک کنم. در عالم رؤیا حضرت عیسی بن مریم را - که بر پیامبر ما و اهل بیتش و آن حضرت سلام و درود باد - دیدار کردم. به او گفتم: ای روح الله، بر این انگشتری‌ام چه نقشی بنگارم؟ گفت: نقش او را ذکر لا إله إلا الله الملك الحق المبين قرار بده؛ جمله‌ای که آغاز تورات و پایان انجیل است.»

آن چه در این جا تذکرش کاملاً مناسب به نظر می‌رسد اظهاراتی است که از آن سفیر عالی مقام نسبت به دیدار و شرف‌یابی به محضر امام عصر علیه السلام نقل شده است که قسمتی از آن‌ها را می‌آوریم.

مرحوم صدوق - محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، متوفای سال ۳۸۱ هجری و مدفون در ری و صاحب آثار گران قدر و تألیفات پر ارج، این حدیث را به سند صحیح نقل کرده است:

عبدالله بن جعفر حمیری گفت: از جناب محمد بن عثمان - رضی الله عنهما - پرسیدم: آیا حضرت صاحب الامر علیه السلام را دیده‌ای؟ گفت: نَعَمْ وَ آخِرُ عَهْدِي بِهِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ وَ هُوَ علیه السلام يَقُولُ:

«اللَّهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي.»

آری، آخرین ملاقات و دیدارم با آن حضرت کنار خانه خدا بود؛ در حالی که چنین دعا می‌کرد: «بارالها آنچه به من وعده داده‌ای (قیام و ظهور و انتقام و فرج) را محقق بدار.»^۱

همچنین گوید:

و رَأَيْتُهُ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - مُتَعَلِّقًا بِأُسْتَارِ الْكَعْبَةِ فِي الْمُسْتَجَارِ وَ هُوَ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ اِنْتَقِمْ لِي مِنْ أَعْدَائِي»^۲.

آن حضرت را - که صلوات خدا بر او باد - دیدار کردم؛ در حالی که کنار مستجار به پرده کعبه چنگ زده بود و می‌گفت: «بارالها! انتقام مرا از دشمنان‌ام بگیر.»

خوب است عزیزان در کنار این دو حدیث تأمل و دقت بیشتری داشته باشند. از طرفی از آن‌ها استفاده می‌شود که جناب محمدبن عثمان بارها و بارها توفیق زیارت و دیدار و شرف یابی و عرض حال داشته است که می‌گوید: آخرین مرتبه که به افتخار زیارت جمال حضرتش نائل آمدم کنار خانه خدا بود.

جهت دیگر توجه به مکان این دیدارها و جای این ملاقات‌ها است؛ کنار بیت الله الحرام؛ کنار مستجار. همچنین حالت آن جان جانان در موقع این تشرفات است: دست در پرده‌ی کعبه داشتن. پرده نشینی که پرده‌ی دلها در تب و تاب او لرزش و تپش دارد به پرده خانه خدایش دست گرفته است و دعا می‌کند.

۱- کمال الدین: ۴۴۰ (باب ۴۳، ح ۹).

۲- همان، ح ۱۰.

چه خوب است اگر بعد از این، توفیق تشریف به بیت الله نصیب گردید و سعادت طواف و زیارت فراهم آمد، کنار بیت و در حال طواف، به آن قبله جانها توجه داشته باشیم؛ به خصوص در محدوده مستجار که مُحاذی در بیت بر دیوار پشت خانه قرار دارد و محلی است که دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد، مادر امیرالمؤمنین علیه السلام برای زادن فرزندش به درون خانه رفت و جایی است که اجاره و التجا و پناه بردن و الحاح نمودن و عرض حال و حاجت آوردن سفارش شده است؛ هر چند دوران از دیار یار مانع اند.

آری، در طواف بیت و مستجار و در حال گردش و طواف، به این حقیقت توجه داشته باشیم که نکند - حال که من در طواف ام - آن مَطاف اهل دل هم در طواف این خانه گِل باشد یا در آن لحظه که دست نیاز به درگاه حق - تعالی - در مستجار برده ام یا در آن ساعت که پرده‌ی کعبه را، به عنوان عرض حال و حاجت و اظهار فقر و مسکنت، گرفته ام... آن مستجار هستی و پناه وجود به جوار این مستجار آمده باشد و دست دعا گشوده باشد که اگر توجهی به این حقایق پیدا کنم، زیارتم دیگر گونه می‌گردد و طوافم دیگر سان و عرض نیاز و نیایشم دیگر رنگ. از مُلک به ملکوت و از ظاهر به باطن و از گِل به دل انتقال می‌یابد و زبان حالش این می‌شود:

ای دل! به کوی او، ز که پرسم که: یار کو؟

در باغ پرشکوفه که پرسد: بهار کو؟

نقش و نگار کعبه نه مقصود و شوق ماست

نقشی بلندتر زده‌ایم؛ آن نگار کو؟

جانا! نوای عشق خموشانه خوش تر است
 آن آشنای ره - که بود پرده دار - کو؟
 ماندم در این نشیب و شب آمد؛ خدای را
 آن راهبر کجا شد و آن راهوار کو؟
 یک شب چراغ روی تو روشن شود؛ ولی
 چشمی کنار پنجره انتظار کو؟^۱
 اگر در دیدار پرده بیت، به یاد آن روز و ساعتی باشم که آن پرده
 نشین از پس پرده کعبه ظاهر می گردد، به شور و وجد می آیم و در
 حالی که اشک شوق می ریزم، زمزمه می کنم:
 ز پرده گربه در آید نگار پرده نشینم
 چو اشک، از نظر افتد نگارخانه چینام
 بسازم از سر زلف تو چون نسیم به بویی
 گرم ز دست نیاید که گل ز باغ تو چینم
 مرو به ناز جوانی، گره فکنده به ابرو
 که پیر عشقام و زلف تو داده چین به جبینم
 ز جان نداشت دلم طاقت جدایی و از اشک
 کشید پرده به چشمم که رفتن تو نبینم
 اگر نسیم امیدی نبود و شبنم شوقی
 گلی نداشت خزان دیده باغ طبع حزینم
 به ناز سر مکش از من که سایه توام؛ ای سرو
 چو شاخ گل بنشین تا به سایه تو نشینم^۲

۱ - سیاه مشق ۴: ۱۱۸.

۲ - سیاه مشق ۴: ۶۰.

جهت سرور دعا‌هایی است که جناب محمدبن عثمان از حضرتش نقل کرده است. این دعاها شبیه همان ادعیه‌ای است که آن وجود مقدس پس از ولادتش در حال سجده داشته است؛ دعا برای فرجش، دعا برای ظهور موفور السرورش، دعا برای انجام و تحقق وعدش، دعا برای انتقام‌گیری از دشمنانش.

چه خوب است در کنار بیت و در حال طواف و در جوار مستجار و حجر و حطیم و حَجَر و مقام، پیوسته دوستان آن حضرت به آن وجود مقدس اقتدا و تأسی نمایند و همان دعا‌هایی را که خود آن حقیقت دعا در آن معبد و دعوت‌گاه داشته و دارد بیاورند! چه می‌دانند؟ چه بسا ممکن است دعای آنان قرین دعای آن آقا قرار گیرد و او هم متقابلاً برای داعیان ظهور و دل‌سوختگان فراق و هجرانش به دعا برخیزد!

سعی کنیم - با آوردن آن چه او می‌پسندد - قلب شریفش را از خود خشنود سازیم که به راستی هرچه بر دوران غیبتش افزوده می‌گردد و روزگار پنهانی و استتارش به طول می‌انجامد، ظهور و بروز آن چه پسند آن وجود مقدس نیست و خوش ندارد بیشتر می‌شود و روز به روز دایره ضیق‌تر و کوچک‌تر تا آنجا که جمعی هم که خود را به آن حضرت نسبت می‌دهند زیر پر و پوشش می‌گیرند و آدمی دچار حیرت می‌گردد و گاهی با خود می‌گوید: شاید اشتباه می‌کنم؛ خطا دیده‌ام؛ غلطی شنیده‌ام؛ او نبود یا اتفاقی بود. دو مرتبه و سه مرتبه... نه؛ خود اوست. صبح در مجلس دعای ندبه بود و یا ابن الحسن! یا ابن الحسن! می‌گفت؛ شب مجلس عروسی

دخترش بود؛ با چه وضعی! هفته گذشته، جمکران بود؛ هفته بعد، آن جای دگر! دیروز به مجلس جشن نیمه شعبان کمک می کرد؛ روز بعد، معامله ربوی...!

آیا واقعاً همه چیز عوض شده و همه محرّمات مباح گردیده و هیچ حدّ و مرزی باقی نمانده است؟! خودمان می فهمیم چه می کنیم و به کجا می رویم؟ عاقبت این رفتارمان چه خواهد شد؟ این قدر بی دینی به اسم دین؟ این قدر خلاف آیین به نام آیین؟ این قدر مخالفت با اسلام در پوشش اسلام؟ این قدر مغایرت با مذهب و شریعت به نام شریعت؟!

گاهی آن قدر دل در صندوق سینه از دیدن این همه اسم بی مسمی و شنیدن این همه شعارهای خالی از شعور به فشار و تپش می آید که دیدن لوطی ها و داش مشتی های قدیم را آرزو می کند. هرچه بودند، حدّ و مرزی می شناختند؛ به ادب و آدابی پای بند بودند؛ برای ماه مبارک، برای ماه محرم و صفر، برای ایام متعلق به حضرات معصومین احترامی قائل بودند! برای شهرهای مذهبی حریمی می شناختند! برای محدوده اماکن متبرّکه حرمتی معتقد بودند!

این مشهد مقدّس امام هشتم علیه السلام و آستان قدس رضوی و بارگاه ملکوتی ثامن الائمه علیه السلام است که ما داریم؟ زائرش چگونه و مجاورش چگونه؟ به خود آن وجود مقدّس نمی دانم چه باید کرد؟ چه باید گفت؟ چه باید نوشت؟!

بیاییم نکنیم؛ به کسی کاری نداشته باشیم؛ تیشه به ریشه خود نزنیم! با نماز نخواندن و موسیقی گوش کردن و صدای آلات لهو و

لعب را بلند کردن و به رقاصی پرداختن و زنجیر طلا به گردن انداختن و حلقه‌ی طلا به دست کردن جوانان و چادر کنار گذاشتن و پیوسته اسم تحصیل، تحصیل خلاف کردن و به مجالس قانون و قضاوت راه پیدا کردن و در بازی‌ها و سرگرمی‌های خلاف عفت و شرع دختران و زنان... کاری از پیش نخواهیم برد!

یکی بر سر شاخ و بن می‌برید

خداوند بستان نظر کرد و دید

بگفتا که: این مرد بد می‌کند

نه بر کس که بر جان خود می‌کند!

با خودمان دشمنی نکنیم! من و شما بچه شیعه‌ایم! این مملکت و سرزمین امام زمان علیه السلام است! ما بی‌کس و بی‌صاحب نیستیم! به خود آییم! برگردیم و با امام زمانمان، با آقا و مولای مهربانمان، آشتی کنیم! گوشه خلوتی بیابیم و در ساعت خلوتی با آن یار دیرینه خلوت کنیم! با آب دیده دل، غبار خیال مقدمش را شست و شو دهیم و آب دیده صورت را به عنوان عرض ندامت و شرمندگی بر دامن بریزیم و به آن مولای رئوف و پدر مهربان عرضه بداریم:

﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ﴾^۱

﴿پدرا! برای ما از خدا آمرزش بخواه که همانا ما خطاکار بودیم﴾!

یقین بدانیم لطف و عنایتش شامل حالمان می‌شود و در خانه

دلمان جلوه می‌کند.

گفتم که: روی خوبت از من چرا نهان است؟

گفتا: تو خود حجابای ورنه رخم عیان است

گفتم که: از که پرسم - جانا - نشان کویت؟

گفتا: نشان چه پرسی؟ آن کوی بی نشان است

گفتم: مرا غم تو خوش تر ز شادمانی

گفتا که: در ره ما غم نیز شادمان است

گفتم که: سوخت جانم؛ از آتش نهانم

گفت: آن که سوخت، او را کی ناله یا فغان است؟

گفتم: فراق تا کی؛ گفتا که: تا تو هستی

گفتم: نفس همین است؛ گفتا: سخن همان است

گفتم که: حاجتی هست؛ گفتا: بخواه از ما

گفتم: غمم بیفزا؛ گفتا که: رایگان است

گفتم: ز «فیض» بپذیر این نیم جان که دارد

گفتا: نگاه دارش؛ غم خانه تو جان است^۱

نمی دانم در این نیمه شب چه پدید آمد که قلم بر ورق چنین رقم زد! امید که آن خاطر خطیر مکدر نشده باشد و زهی سعادت که پسندش افتد! از مقصد دور نشویم و از حاشیه به متن آییم.

سخن از احادیثی بود که بیانگر ارتباط جناب محمد بن عثمان با آن جان جانان است. مرحوم صدوق و شیخ طوسی هر دو از او نقل کرده اند که چنین می گفت:

وَ اللَّهُ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى
النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرَوْنَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ^۱.

به خدا سوگند، همانا صاحب این امر همه ساله در موسم حج حاضر
است. آن حضرت مردم را می بیند و می شناسد و مردم هم
حضرتش را می بینند؛ ولی نمی شناسندش.

نقل چنین مطلبی از جناب ابوجعفر عمری محمدبن عثمان با
قسم و الله و تأکید این و تحقیق لام لَيَحْضُرُ جز با شهود و دیدار سازش
ندارد.

نمی دانم این حدیث شریف بشارت است و نوید یا حزن و اندوه
مزید! از طرفی حضور آن صاحب الامر و صاحب الدار و صاحب
البیت در کنار بیت و شرکت در مراسم و موسم حج مایه سرور و
شادی است و نگارنده این سطور مکرر به عزیزانی که در موسم حج
مشرف می شدند گفته است: آن ایام را بسیار مغتنم بشمارید؛
به خصوص شب و روزهایی که در عرفات و مشعر و منی هستید؛
چون در آن چند روز، در محدوده‌ای مسکن دارید و در زمین و فضا
و خاک و هوایی به سر می برید که مسلماً آن وجود مقدس در آن جا
شرف حضور دارد. باید دیوانه وار وادی منی را زیر پا گرفت و هر
سویش پرسه زد؛ باشد که نشانی از او جست و بویی از آن گل
استشمام کرد و صدایی از آن یار مهجور شنید؛ ولی افسوس که نوعاً
در فکر و خیال دگریم!

از سوی دیگر، آنچه مایه حزن است و اندوه جمله «لایعرفونه»

۱- کمال الدین: ۴۴۰ (باب ۴۳، ح ۸)؛ غیبت شیخ طوسی: ۲۲۱.

است؛ نبود شناخت و معرفت؛ عدم لیاقت و قابلیت؛ ناهلی و محرومیت. تأثر آن‌گاه فزونی می‌گردد که به حدیث حضرت صادق علیه السلام توجه کنیم که فرمود:

«يَفْقِدُ النَّاسُ إِمَامَهُمْ فَيَشْهَدُ الْمَوْسِمَ فَيَرَاهُمْ وَ لَا يَرَوْنَهُ»^۱

«مردم دچار فقدان امامشان می‌شوند. او در موسم حج حضور دارد و آنان را می‌بینند؛ ولی ایشان او را نمی‌بینند.»

با توجه به این روایت، محرومیت مضاعف است و حرمان مزید؛ هم از معرفت و شناخت و هم از ملاقات و دیدار. چه بسا سخن جناب محمدبن عثمان ناظر به دوران غیبت صغری باشد و روایت حضرت صادق علیه السلام بیانگر روزگار غیبت کبری. شاید نیز هر کدام از آن‌ها به جمعی نظر دارد.

باری، به منی برویم و به جست‌وجو پردازیم؛ از دوست نام بریم و یاد او را در دل بداریم. او ما را می‌بیند. پس اشک فراق و سوز هجرانش را به عرض او برسانیم و یتیمی و بی‌کسی خودمان را به او نشان دهیم. در آن لحظات، به فکر موز و پرتقال نباشیم! آیا در آن ایام و آن مشاعر هم باز این افکار یا سخن و ثنای دگران؟!

از نور تو روشن - ملیکا - دیده نرگس

دل می‌کند از هر چمنی بوی تو را حس

وصف الف قامت تو درس مدارس

آن گوهر یک دانه نایاب تویی تو

ما جمله نیازیم و تو سرچشمه نازی
ای قلب جهان، کنز نهان! معدن رازی
عالم همه چون معبد و تو روح نمازی

آن قائم استاده به محراب تویی تو

هر دیده که خواهد نگرد نور خدا را
پس بنگرد آن آینه غیب نما را
گردیم پی ات خیف و منی، مروه، صفا را

منظور دل از عالم اسباب تویی تو

چون قصر بلند تو فلک کاخ ندارد
ای گل، به توره شبم گستاخ ندارد
هرگز چمنی چون تو گل و شاخ ندارد

مقصود خدا را ز گل و آب تویی تو

ای مهر تو ممکن به همه واجب و لازم
باشد به خدا خیمه عالم به تو قائم
غائب ز نظر هستی و هم حاضر دائم

در ابر نهان مهر جهان تاب تویی تو^۱

جناب محمد بن عثمان کتاب هایی در فقه تدوین کرده و آنچه
را خودش از حضرت عسکری علیه السلام و امام عصر علیه السلام شنیده و
همچنین آنچه را پدرش برای او از حضرت هادی و امام
عسکری علیه السلام نقل کرده در آنها گرد آورده است. دخت بزرگش،

بانو امّ کلثوم گفته است: مجموعه آن کتاب‌ها، براساس وصیت پدرم، در اختیار سومین سفیر، جناب حسین بن روح قرار گرفته و گویا پس از او، به دست آخرین سفیر جناب ابوالحسن علی بن محمد سمری رسیده است.^۱

متأسفانه آن کتاب‌ها همانند بسیاری از آثار ارزنده و گران‌قدر سلف صالح به دست ما نرسیده است و مسلماً بر حقایق فراوانی مشتمل بوده است.

از مجموع آثار استفاده می‌شود که دوران سفارت جناب محمد بن عثمان دورانی طولانی و حسّاس بوده است و آن سفیر عالی‌قدر - در سایهٔ درایت و کاردانی فوق‌العاده‌ای که داشته - در آن روزگار سخت و دشوار، به بهترین وجهی از عهدهٔ این مسئولیت خطیر برآمده است. کار سفارت او توسعه داشته و صیت شهرت و آوازهٔ نیابتش به همهٔ دوستان رسیده و در حدود چهل سال روزگار سفارتش، مرجع و ملجأ و ملاذ و پناه همهٔ شیعیان بوده است. این علاوه بر زمانی است که با پدرش جناب عثمان بن سعید هم‌کاری و هم‌یاری داشته است. جمعی از بزرگان شیعه نیز عاملان و کارگزاران آن عالی‌جناب بوده‌اند. جعفر بن احمد بن متیل قمی گوید:

در بغداد، نزدیک به ده نفر برای جناب محمد بن عثمان کار می‌کردند و مباشران و کارپردازان او بودند.^۲

از همین گزارش کوتاه می‌توان فهمید دایرهٔ کار و محدودهٔ

۱ - اقتباس از غیبت شیخ طوسی: ۲۲۱.

۲ - بحار الانوار ۵۱: ۳۵۲.

فعالیت آن عالی مقدار چقدر گسترش و توسعه داشته است که تنها در بغداد حدود ده نفر عهده دار امور و کارهای او بوده‌اند؛ با توجه به عدم توسعه‌ای که نوع شئون در بیش از هزار و صد سال قبل داشته است.

مضاف بر این باید به این حقیقت توجه کرد که او با چه درایت و کاردانی، امور سفارت و رسیدگی به کارهای مختلف شیعیان را در ارتباط با امام غائب و حجت مستور انجام می‌داده است که در بغداد مرکز حکومت آل عباس - با آن حساسیت و سخت‌گیری و دقت و نگرش که آنان برای دستگیری و از بین بردن کسانی که با آن حضرت در ارتباط بودند داشتند - بتواند همه شئون را به بهترین وجهی اداره کند.

روزگار نسبتاً طولانی سفارت جناب محمدبن عثمان به زمان انقضا و هنگامه پایانش نزدیک می‌شد. لذا - به شرحی که در کتاب‌های بعد، ان شاء الله، خواهیم آورد - به امر آن وجود مقدس، جناب حسین بن روح نوبختی را به جای خود نصب فرمود. در چند سال آخر زندگی خود رسماً قسمتی از امور را به او ارجاع می‌داد و بخشی از اموال را در اختیار او می‌گذاشت.

مدتی قبل از رحلت و وفاتش هم درگذشت خویش را خبر داد و قبری هم برای خود فراهم آورد. تفصیل جریان را با یکدیگر می‌خوانیم:

ابوالحسن علی بن احمد دلال قمی گویند: روزی برای عرض سلام به حضور جناب محمدبن عثمان رسیدم. دیدم در برابرش چوب

ساجی نهاده است.^۱ نقاشی بر آن چوب نقوشی می‌آفریند و خطوطی می‌نگارد. وی آیاتی از قرآن می‌نویسد و اسامی ائمه علیهم‌السلام را در حواشی و کنارش رقم می‌زند. به او گفتم: آقای من! این چوب ساج چیست؟ گفت: این را برای قبرم فراهم می‌آورم که مرا بر آن بگذارند یا به آن در قبر تکیه‌ام دهند و از آن فارغ شده‌ام (یعنی قبرم آماده و فراهم است). من همه روزه میان قبرم می‌روم و مقداری قرآن در آن می‌خوانم و بیرون می‌آیم.

در این جا، راوی این حدیث، ناقل داستان، از علی بن احمد - که علی بن ابی حمزه قمی است - می‌افزاید:

گمان می‌کنم علی بن احمد دلال قمی گفت: محمّد بن عثمان دست مرا گرفت و برد و قبری را که برای خودش فراهم آورده بود به من نشان داد. آن‌گاه چنین گفت:

وقتی فلان روز از فلان ماه از فلان سال فرارسد، مرگ به سراغ من می‌آید و به سوی خدا می‌روم، همراه این چوب ساج در این قبر دفن می‌گردم.

علی بن احمد گوید: وقتی از نزد جناب محمّد بن عثمان بیرون آمدم (چون برایم مایه شگفت و تعجب بود کسی با این دقت از زمان فوت و فرارسیدن اجلس خبر دهد) تاریخی را که گفته بود نوشتم و پیوسته چشم به راه فرا رسیدن آن بودم تا آن که جناب ابوجعفر محمّد بن عثمان بیمار شد و در همان روز از همان ماه و همان

۱ - ساج: درختی است بسیار بزرگ و بیشتر در هندوستان روید و چوب آن سیاه است و از آن تخته کشتی سازند و تا هزار سال بماند و شبیه آبنوس است. به وزن، سبک و به قوت، تمام است. (اقتباس از لغت نامه دهخدا، ساج)

سالی که گفته بود از دنیا رفت و در همان قبری که به من نشان داده بود دفن گردید!^۱

روشن است که آگاهی جناب محمدبن عثمان از زمان موتش به اخبار آن وجود مقدس بود که به تعلیم حق، به همه حقایق آگاه است. با این همه، در این حدیثی که می آوریم، به این حقیقت تصریح شده است.

ابوجعفر محمدبن علی اشود گوید: جناب ابوجعفر عمری (محمدبن عثمان) برای خودش قبری حفر کرده و آن را با چوب ساج آماده ساخته بود. وقتی از او سبب این امر را پرسیدم، چنین گفت:
فرمان دارم که کارهایم را تمام کنم.

آن گاه دو ماه پس از این گفت و گو از دنیا رفت.^۲

معلوم می شود، آن جناب در سایه اخبار ناحیه مقدسه از فرارسیدن مرگ و هنگامه رحلتش آگاه بود.

مرحوم شیخ طوسی نیز ماجرای فوت او را چنین آورده است:
همانا جناب ابوجعفر محمدبن عثمان عمری - رحمه الله - در آخر ماه جمادی سال ۳۰۵ از دنیا رفت؛ در حالی که نزدیک به پنجاه سال عهده دار این امر بود (مراد امر نیابت و سفارت است و ظاهراً دوران وکالتش در زمان حضرت عسکری علیه السلام و روزگار هم یاری او در زمان سفارت پدرش هم لحاظ شده است).

مردم اموالشان را نزد او می بردند و توقیعات و پاسخ نامه های آنان

۱- فلاح السائل: ۷۴.

۲- کمال الدین: ۵۰۲ (باب ۴۵، ح ۲۹)؛ إعلام الوری ۲: ۲۶۸.

به همان خطی که در زمان حضرت عسکری علیه السلام صادر می شد. به وسیله او بیرون می آمد (و به دست صاحبانش می رسید) و مهمات امور دینی و دنیوی آنان کفایت می گردید و جواب های عجیبی نسبت به سوالات آنان صادر می گشت. او سرانجام نزدیک قبر مادرش - در قبری که از قبل فراهم آورده بود - در شارع باب الکوفه - همان جا که محل زندگی و خانه و مسکنش بود - به خاک سپرده شد.^۱

از خاندان و بازماندگان جناب ابوجعفر محمدبن سعید اطلاعی نداریم و با همه کوشش و تلاشی که به کار گرفتیم، به بیش از یک فرزند دختر برای او واقف نشدیم؛ اگرچه از یک جمله ای که در غیبت شیخ طوسی آمده است، ممکن است استفاده کرد که آن عالی جناب دختران متعدّد داشته است. آن مرحوم نسبت به تألیفات جناب محمدبن عثمان می گوید:

ذَكَرَتِ الْكَبِيرَةَ أُمَّ كَلْثُومَ بِنْتِ أَبِي جَعْفَرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ -
أَنَّهَا وَصَلَتْ إِلَى أَبِي الْقَاسِمِ الْحُسَيْنِ بْنِ رُوحٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.^۲
ام کلثوم، دختر بزرگ ابوجعفر محمدبن عثمان، گفته است: آن کتاب ها به دست جناب حسین بن روح رسیده است.

در این زمینه - به خاطر اجمال عبارت و احتمال این که کلمه «الکبیره» عنوان توصیفی داشته باشد - یعنی بزرگ بانویی که دختر جناب محمدبن عثمان بود - نمی توان اظهار نظر قطعی نمود؛ ولی

۱ - غیبت شیخ طوسی: ۲۲۳.

۲ - همان: ۲۲۱.

در هر حال - اگر آن بزرگ مرد همین یک دختر را هم داشته است - وی بانویی بوده است بسیار با کمال. در حق او چنین آورده‌اند:

امّ کلثوم بنت ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعید العفری... جدّهی ابی نصر هبة الله بن محمد الکاتب است و این زن بسیار فاضله [و] جلیله می‌باشد. عدّه روایاتی از پدرش نقل می‌کند و دخترش مادر ابی نصر مذکور است که از او روایت دارد شیخ طوسی در کتاب غیبت... بالجمله این امّ کلثوم از زنان مجلّه [و] نامی روزگار است [و] در فضل و علم و دانش و زهد و عبادت و تقوی، گوی سبقت از زنان عصر خود ربوده [است]^۱

آنچه از مجموع آثار رسیده استفاده می‌شود این است که منخدره امّ کلثوم دختر جناب محمد بن عثمان مورد عنایت خاصّ و اهتمام مخصوص پدر و از بسیاری از امور او آگاه و باخبر بوده است. همچنین بعد از رحلت پدر بزرگوارش، در زمان سفارت سومین سفیر جناب حسین بن روح نوبختی، از احترام و شخصیت خاصّی برخوردار و در قسمتی از امور با آن جناب در تماس و ارتباط بوده و موقعیت دینی و اجتماعی خاصّی داشته است. ان شاء الله، در شرح حال سفیر سوم، تفصیلش را می‌آوریم.

آنچه در آخر این بخش تذکرش مناسب به نظر می‌رسد و برای اهل فضل و ارباب درایت مفید و سودمند است گلایه‌ای است که از مرحوم علی اکبر دهخدا صاحب اثر سنگین لغت نامه داریم. وقتی

با شور و شوق فراوان، برای راه‌یابی و بهره‌گیری در شرح حال این دو سفیر گران‌قدر، به سراغ کتاب حجیم لغت نامه می‌رویم، متأسفانه در مدخل عثمان هیچ نشانی از نام جناب عثمان بن سعید نمی‌یابیم و همچنین ذیل واژه‌ی محمد، اثری از اسم محمد بن عثمان؛ در حالی که در کلمه عثمان متجاوز از سی نفر را معرفی کرده که بسیاری از آنان شایسته نام آوری نبوده‌اند! همچنین در مدخل محمد بن عثمان چهار تن دیگر به این اسم یاد شده‌اند. تنها در ذیل کلمه نواب اربعه این توضیح به چشم می‌خورد:

نواب اربعه یا سفرای اربعه عنوان خاص چهار تن نایب خاص حضرت صاحب الزمان [علیه السلام] است و عبارت‌اند از ۱ - ابو عمرو عثمان بن سعید اسدی عمروی ۲ - ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید اسدی عمروی ۳ - ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی ۴ - ابوالحسن علی بن محمد سمري. به اعتقاد شیعه‌ی اثنی [درست: اثنی] عشریه، اینان در دوران غیبت صغری از سال ۲۶۰ تا سال ۳۲۹ هجری قمری، واسطه بین امام زمان و شیعیان بودند.^۱

در عین قدردانی از زحمات بسیار و تلاش و پشت کار ستودنی علامه دهخدا در فراهم آوردن اثر نفیس لغت نامه، نمی‌توان چنین قصورها و یا تقصیرات لغزش‌ها و اشتباهات و غفلت‌ها و بی‌توجهی‌های او و امثال او را نادیده گرفت. وقتی دوست چنین آورد، از دشمن چه انتظار است و چون آشنا این چنین ساز ناآشنایی بنوازد، از ناآشنا چه توقع؟!

۱ - لغت نامه دهخدا، نواب اربعه.

امید است خداوند سبحان افکار و رفتار و گفتار و نوشتار همه ما را از آن چه رضای او نیست مصون و محفوظ بدارد و بیان و بنان و خامه و نامه‌ها را از لغزش نگاه دارد که به راستی ارباب قلم و صاحبان اثر مسئولیتی بس سنگین و بسیار حساس به عهده دارند که با نوک قلم میان ظرف دل مردم شکر و شهد می‌ریزند یا - خدای ناخواسته - سمّ و زهر به خورد آنان می‌دهند! متأسفانه به خصوص در عصر و زمان ما کمتر به این وظیفه حساس و مسئولیت بااهمیت عنایت و توجه می‌شود؛ در حالی که مهم این است.

تنها دو جهت بیشتر مورد نظر احساس می‌شود: یکی این که نوشتار گونه‌ای باشد که به سردرختی‌های شهرت و وجاهت من صدمه‌ای وارد نسازد! اگر چنین بود، مانعی ندارد؛ هر چه می‌خواهد بنویسد، بنویسد؛ هر چند با نیش خامه به قلب قلب عالم امکان بیشتر می‌زند و هر چند با تیشه قلم، ریشه دین را می‌کند و با داس دست همه مقدسات و مسلمات آیین را به باد سخریه و استهزا می‌گیرد و با پیکان زهر آگینی که به پنجه دارد، پیوسته سینه صاحب شریعت را هدف قرار می‌دهد و کتاب و سنت را میان کف بی‌کفایت و کثیف خود در هم می‌فشرد و خرد می‌کند!

دیگر جهتی که در نوشته‌ها مورد توجه و نظر است این است چگونه بنویسم که نان و آب بهتری فراهم آورد! چگونه بنگارم که در تیراژ بیشتری منتشر گردد! چگونه رقم زنم که زودتر به فروش برسد و سود بیشتری بیاورد و شهرت و عنوان بالاتری برایم کسب گردد! مردم چه می‌پسندند و بورس بازار چیست! زهر است؟ باشد؛

فعلاً این سم را خوب می‌خرند! فعلاً این غذای فاسد و نوشیدنی مسموم مشتری دارد!

سخن این است؛ نه این که خدا چه می‌خواهد و اولیای حق چه می‌پسندند و خشنودی امام عصر علیه السلام در چه نوشتاری فراهم می‌آید. حتی بسیاری از آن دسته از نوشته‌ها هم که رنگ و بوی دینی دارد، باز از این قماش است و به مراتب ضررش بیش از نفع و خسراش فزون‌تر از سود است و چه بسا موجبات کم‌رنگی یا بی‌رنگی باورهای دینی و سستی‌های اعتقادی را فراهم آورد.

پیوسته نوشتار در کشف و کرامات مرده‌ها و زنده‌ها؛ خلسه‌ها و مکاشفات از این و آن - که پس از تحقیق، خلاف واقع بودن بسیاری از آنها روشن می‌شود و بر فرض واقعیت، مثبت چیزی نمی‌تواند بود - ادعای ارتباطات و تشرفات پیام‌آوری‌های دروغین و خبرهای ساختگی در تعریف و تأیید آن و این...!

راستی، دل انسان برای ایتم آل محمد علیهم السلام در عصر غیبت امام و پدر مهربانشان می‌سوزد! حالا هم که می‌خواهد کتاب دینی بخواند به چه چیزها مبتلا می‌شود: عرفان، ملکوت، پرواز، دیدار، بصیرت، ملاقات، لاله...!

آری، وقتی آفتاب عالم‌تاب در پس ابر است و خورشید جهان‌افروز مستور در حجاب غیبت و کمتر کسی هم خود را به مرزبانی و جلوگیری موظف می‌دارد، شب تیره‌ها و خفاش‌ها سر از سوراخ‌ها در می‌آورند و به جفت و خیز پرداخته فضا را تاریک و دل‌ها را ظلمانی و افکار را فاسد و تباه می‌سازند.

آیت الله آقای حاج شیخ لطف الله صافی برای نویسنده کتاب نقل می کردند که:

در زمان زعامت آیت عظیم الشان نایب الحجّة مرحوم آیت الله حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی، تابستان‌ها به گلپایگان می رفتیم. وقتی مراجعت می کردیم، خدمت ایشان می رسیدیم. ایشان هم تفقد و محبت می نمودند. یک سالی که از سفر تابستانی برگشتیم و به حضورشان رفتیم، دیدیم ایشان بسیار ناراحت‌اند. گمان کردیم مزیقه‌ی مالی و فراهم نشدن وجوه برای شهریه ایشان را متأثر ساخته است. وقتی به عرض رساندیم، گفتند: خدا می‌رساند؛ ناراحتی ندارد. آن‌گاه کتابی را که در برابرشان بود برداشتند و به دست من دادند. گفتند: ببین چه می‌نویسند و از این حوزه‌ای که من شهریه می‌دهم، چه بیرون می‌آید! در آن کتاب یک جمله بود که ایشان را چنین ناراحت کرده بود. در حالی که اینک روزی چندین کتاب - که به مراتب از آن کتاب بدتر است - منتشر می‌گردد!

بگذریم... نفثة المصدور و نفس المهموم و شکوی الملهوفی بود و گرنه آن‌چه البته به جایی نرسد فریاد است! چاره‌ای جز با حال اضطرار دست به دعا برداشتن و ظهور موفور السرورش را از خدا خواستن نیست؛ ولی چه کنیم که دست‌های ما پاکی ندارد! زبان‌های ما راستی ندارد! دل‌های ما درستی ندارد! آری، مجمع نداری هاییم و او مجموعه‌ی دارایی‌ها؛

آن هم چه دارایی‌هایی! دارایی‌هایی که هیچ کس از اولین و آخرین نداشته است و ندارد.

ای آقا! تو خود به دعا دست بردار که دستت پاک است و ید الله‌ای.

ای مولا! تو لب به دعا بگشا که روح دعا و لسان الله‌ای.

ای سرور! تو خود از خدایت بخواه که خدا خواه و عبدالله‌ای.

ای منتقم! تو خود دعای فرج بخوان که فرج الله‌ای.

ای مظهر! تو خود ظهور موفور السرورت را از هوالظاهر و الباطن

مستلت کن که مظهر الله‌ای.

دعا کنید رسد آن زمان که یار بیاید

خزان باغ جهان، رازِ نوبهار بیاید

دعا کنید دعایی که آفتاب درخشان

به سرپرستی گل‌های روزگار بیاید

هزار اختر تابنده در سپهرِ دو دستش

هزار مهر منیرش به کوله بار بیاید

قیامتی کند از قامتش به پا که تو گویی

معادِ رویش انسان در این دیار بیاید

دمد به گلشن گیتی بلوغ صبح رهایی

بهار خنده زند؛ گل به شاخسار بیاید

اگر ز موج پر آشوب عشق، نوح زمانه

به ساحلی که مرا باشد انتظار بیاید،

هزار اختر نور از فلک، ز شوق و ز شادی

برای دیدن آن یار گل‌عذار، بیاید

جمال را بنماید اگر ز پرده غیبت
قرار بر دل یاران بی قرار بیاید
کتاب عشق گشاید و این یکاد بخوانید
دعا کنید که آن یار غم گسار بیاید^۱

آری، باید دعا کرد،

بیاید دعا کنیم؛ شرایط دعا را فراهم آوریم؛ موانع اجابت را از
سر راه برداریم.

همگی دعا کنیم؛ پیران و کهن سالان؛ قد خمیده‌ها و دست به زانو
گرفته‌ها؛ میان سال‌ها و در سرایشی قرار گرفته‌ها؛ جوان‌ها و
نوجوانان؛ بچه‌ها و کم سن و سال‌ها؛ مردها و زن‌ها؛ هر کس در هر
موقعیت و وضعیتی هست، دعا کند...

آری، دعا کنید که آن یار غم‌گسار بیاید.

چاره از دست همه بیرون است؛ این را همه خوب می‌دانند.

نمی‌دانیم اگر این دعا مستجاب شود، چه خواهد شد!

نمی‌دانیم اگر او بیاید، دنیا چه می‌شود!

نمی‌دانیم اگر او به عدالت بر اریکه حکومت تکیه زند، چه

وضع‌ی پدید می‌آید!

نمی‌دانیم اگر او افسر اقتدار بر تارک بگذارد و شمشیر انتقام به

کف بگیرد، هستی چه نقشی به خود می‌گیرد!

نمی‌دانیم اگر آن موعود زمام امور را به دست گیرد، وجود چه

۱- آه عاشقان در انتظار موعود: ۶۱- سروده سیمین دخت وحیدی.

رنگی پیدا می‌کند!

امید که به زودی آن‌چه را نمی‌دانیم و چه بسا از تصویر و تصوّرش هم عاجز باشیم، با عافیت درک کنیم و ببینیم. هم بدان امید، زمزمه می‌کنیم:

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَالنُّصْرَ وَالْعَافِيَةَ
اللَّهُمَّ أَرِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ
اللَّهُمَّ أَرِنَا وَجْهَ وَلِيِّكَ الْمَيْمُونِ فِي حَيَاتِنَا وَبَعْدَ الْمَنُونِ

...آمین

* * *

بی‌تو، چه سان به سر برد جان امیدوار من؟

ای بت دل فریب من! صبر من و قرار من!

گوهر شاهوار من! مایه افتخار من!

باغ من و بهار من! راحت روزگار من!

جان من و جهان من! امن من و امان من!

عین من و عیان من! سر من! آشکار من!

ز هر غم تو در جهان فرش و نشاط خستگان

تلخ تو در مذاق جان، باده خوش گوار من

دل زخم و سبوی تو، مست به‌های و هوی تو

مقصد دیده روی تو، عشق تو اختیار من

سرور سرفراز من! مایه سوز و ساز من!

دلبر و دل نواز من! مونس غم‌گسار من!

دلبر بی نظیر من! مهر تو در ضمیر من
لطف تو دستگیر من؛ خواری ات اعتبار من
دل به هوای روی تو، رفته به جست و جوی تو
مانده در آرزوی تو دیده اشکبار من
دوش - که شمع سان تنم مایه اشک و آه بود -
آمد و کرد پرسش ام هوش ربا نگار من
گفت: بگو چگونه ای در غم من؟ «حزین» من
بی کس من! غریب من! خسته و سوگوار من!
گفتم: اگر وفا کنی، هست در انتظار تو
سینه داغ دار من، خاطر بی قرار من^۱
خوب است دامن گفتار را برچینم و دایره نوشتار را در پیچیم و با
این شور و حال، «حدیث سرداب» را به دنبال این حدیث در همین
سال به دوستان و منتظران حضرتش وعده دهیم.

پایان پیش نویس - نیمه شب دوشنبه بیست و سوم شعبان المعظم ۱۴۲۴

۱۳۸۲/۷/۲۸

مشهد مقدس - سید مجتبی بحرینی

کتاب‌نامه

پس از قرآن کریم، در این نوشتار به این کتاب‌ها مراجعه داشته‌ایم:

- | | |
|------------------------------|--|
| ۱- آدینه‌ها بی تو | محمد اسماعیل توشل (آشفته) |
| ۲- آه عاشقان در انتظار موعود | گردآوری: محمد علی مجاهدی (پروانه) |
| ۳- إعلام الوری بأعلام الهدی | امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی |
| ۴- الأنوار القدسیة | شیخ محمد حسین غروی اصفهانی (مفتقر) |
| ۵- بحار الأنوار | محمد باقر مجلسی |
| ۶- تنقیح المقال | شیخ عبدالله مامقانی |
| ۷- الثاقب فی المناقب | عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی طوسی (ابن حمزه) |
| ۸- جامع أحادیث الشيعة | به اشراف: آیه‌الله حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی |
| ۹- جامعه در حرم | سید مجتبی بحرینی |
| ۱۰- حدیث بعد از میلاد | سید مجتبی بحرینی |
| ۱۱- حدیث پنج سال کودکی | سید مجتبی بحرینی |
| ۱۲- خانه دو متری | سید مجتبی بحرینی |

- ۱۳- دلائل الإمامة
 ۱۴- دیوان اوحدی مراغی
 ۱۵- دیوان حافظ
 ۱۶- دیوان حبیب
 ۱۷- دیوان حزین لاهیجی
 ۱۸- دیوان حسان- ای اشکها! بریزید
 ۱۹- دیوان فیض کاشانی
 ۲۰- رجال علامه جلی- خلاصه - علامه ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر
 ۲۱- رجال الکشی
 ۲۲- ریاحین الشریعة
 ۲۳- سیاه مشق
 ۲۴- الغیبة
 ۲۵- فلاح السائل
 ۲۶- قاموس الرجال
 ۲۷- القاموس المحيط
 ۲۸- کافی- اصول
 ۲۹- کلیات سعدی
 ۳۰- کمال الدین و تمام النعمة
 ۳۱- لغت نامه فارسی
 ۳۲- ما سمعت ممّن رأیت
 ۳۳- مثنوی معنوی
 ۳۴- المصباح (جُنَّة الأمان الواقیة)
 ۳۵- معجم رجال الحدیث
 ۳۶- مفاتیح الجنان
 ۳۷- مناقب آل أبی طالب
 ۳۸- منتخب التواریخ
 ۳۹- وقایع الأيام و السنین و الأعوام
- ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری
 اوحدالدین بن حسین اصفهانی مراغه‌ای
 شمس الدین محمد شیرازی
 میرزا حبیب خراسانی
 شیخ محمد بن ابی طالب لاهیجی
 حبیب چایچیان
 ملا محسن فیض
 علامه ابومنصور جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر
 شیخ محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی
 شیخ ذبیح الله محلاتی
 هوشنگ ابتهاج (ا.ه. سایه)
 شیخ محمد بن حسن طوسی
 سید ابن طاووس
 علامه شیخ محمد تقی شوشتری
 قاضی مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی
 شیخ ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی
 مصلح الدین سعدی شیرازی
 شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه (صدوق)
 علی اکبر دهنخدا
 سید مجتبی بحرینی
 جلال الدین محمد رومی (مولوی)
 شیخ تقی الدین ابراهیم بن علی کفعمی
 حاج سید ابوالقاسم خویی
 شیخ عباس قمی
 شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن شهر آشوب ساروی
 حاج ملا هاشم خراسانی
 میر عبدالحسین خاتون آبادی

سایر آثار مؤلف در همین زمینه

- ۱- سوگند به نور شب تاب - شرح دعای شب نیمه شعبان
 - ۲- سلام بر پرچم افراشته - شرح سلام‌های زیارت آل یس
 - ۳- حدیث قبل از میلاد
 - ۴- حدیث شب میلاد
 - ۵- حدیث بعد از میلاد
 - ۶- حدیث پنج سال کودکی
 - ۷- حدیث غیبت و سفارت
 - ۸- حدیث سرداب
و به زودی - این شاء الله -
- حدیث سفیران - حدیث دیدارها - حدیث نامه‌ها

در دیگر زمینه‌ها

- ۱- با پسر در سكرات مرگ
- ۲- ده نگاه با پیکر
- ۳- لباس نادر و خسته و نماز بی‌حمد و سوره
- ۴- ملک نقاله
- ۵- خانه دو متری
- ۶- جامعه در حرم - نگرشی بر زیارت جامعه کبیره
و به زودی:
- ۷- شهر خاموشان و دیار باهوشان